

# بررسی تئوریک نقش طبقه متوسط جدید در تحقق گذار به دموکراسی در جنبش ملی نفت



واحد علوم و تحقیقات

دکتر احمد ساعی\*  
دکتر فریدون اکبرزاده\*\*

## چکیده

به طور کلی، پایگاه اجتماعی، کنشگران و گفت‌وگویمان دموکراسی‌خواه حاکم در جنبش ملی نفت در اختیار طبقه متوسط جدید بود. در جنبش مزبور، طبقه متوسط جدید زمینه‌ساختاری یا پایگاه اجتماعی اصلی گذار بود که در شرایط خاص تاریخی (۳۲-۱۳۲۸) که در حوزه سیاست، الگوی مناسبات میان کنشگران سیاسی حاکم جهت گذار به دموکراسی مساعد بود برای تحقق آن اقدام ورزید. در این سال‌ها طبقه متوسط جدید از طریق تأسیس جبهه ملی و به دست گرفتن قدرت دولتی توانست مراحل اول و دوم فرایند گذار را که «شکست اقتدارگرایان» و «تقویت نهادهای دموکراتیک» بود، محقق نماید، لیکن به دلیل مواجه شدن با چالش‌ها و موانع گوناگون نتوانست سومین مرحله آن را که «تحکیم و تثبیت نهادهای دموکراتیک» بود به انجام رساند؛ در نتیجه، فرایند دموکراتیزاسیون به صورت کامل طی نشد و متعاقب آن، «اقتدارگرایی» مجدداً ویژگی نظام سیاسی حاکم بر جامعه ایران گردید.

## کلید واژه‌ها

طبقه متوسط<sup>۱</sup>، طبقه متوسط جدید<sup>۲</sup>، جامعه مدنی<sup>۳</sup>، گذار به دموکراسی<sup>۴</sup>، کنشگران سیاسی<sup>۵</sup>، کنشگران اجتماعی<sup>۶</sup>.

\* دانشیار، عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.  
\*\* دانش‌آموخته مقطع دکتری رشته علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.  
۱. جنبش ملی نفت از دو وجه ناسیونالیستی (ضد استعماری) و لیبرال دموکراتیک برخوردار بود. موضوع این مقاله، ناظر بر وجه دوم جنبش مزبور است که طبقه متوسط جدید، کارگزار اصلی اجرای آن بود.

2. Middle class
3. New middle class
4. Civil society
5. Transition to democracy
6. Political actors
7. Social actors

## مقدمه

بدون شک گذار از استبداد و اقتدارگرایی و تحقق دموکراسی، از ویژگی‌های اصلی حیات سیاسی ایرانیان طی صد سال اخیر بوده است. امواج گوناگون انقلاب مشروطه، جنبش ملی نفت، انقلاب اسلامی و جنبش دوم خرداد ۱۳۷۶، همگی دستیابی به این هدف را دنبال کرده، آن را در ردیف غایبات اصلی خود قرار داده بودند.

در انقلاب مشروطه، دموکراتیزاسیون در قالب آزادی خواهی، ترقی خواهی، قانون گرایی، مشروط ساختن قدرت پادشاه به قانون اساسی، برقراری نظام سلطنتی مشروطه و استقرار دموکراسی پارلمانی؛ در جنبش ملی نفت، در تقویت دموکراسی پارلمانی، مشروط سازی قدرت پادشاه به قانون اساسی و اینکه شاه باید سلطنت کند نه حکومت و استقلال طلبی؛ در انقلاب اسلامی، در چهارچوب آزادی، استقلال و نفی نظام سلطنتی؛ و بالاخره در جنبش دوم خرداد ۱۳۷۶، در قانون گرایی، تأکید بر حقوق و آزادی‌های مدنی افراد، برابری مدنی و مشروط سازی اختیارات حاکمان به قانون اساسی و جامعه مدنی، تجلی پیدا کرد. از سوی دیگر سیاست، جامعه، اقتصاد، تاریخ و فرهنگ در ایران واجد مشخصه‌هایی بوده که پویای مزبور را نه تنها با چالش، بلکه ناکام ساخته و در نتیجه متعاقب هر کدام از آنها، اشکال جدیدی از اقتدارگرایی، جایگزین اشکال قبلی شده است.

پژوهش حاضر، از میان تحولات مذکور، جنبش ملی نفت را موضوع مطالعه خود قرار داده و در صدد است نقش و عملکرد طبقه متوسط جدید را در تحقق فرایند گذار به دموکراسی در آن جنبش بر اساس نظریه‌ای علمی در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی بررسی و تحلیل نماید. بر این اساس، منطق و اندیشه حاکم بر این پژوهش، مطالعه تحولات درونی از یکسو و زمینه‌ها و کارگزاران مبارزات طبقاتی و سیاسی از سوی دیگر، در جنبش ملی نفت است.

## بیان مسئله

مسئله یا دغدغه اصلی این پژوهش تبیین و تحلیل نقش و عملکرد طبقه متوسط جدید در گذار به دموکراسی در جنبش دموکراتیک ملی نفت بر اساس نظریه‌ای علمی در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی (رهیافت تلفیقی گذار) است. در این چارچوب، منظور از طبقه متوسط جدید گروه‌هایی است که عمدتاً محصول دوران مدرن بوده و خود در پیشبرد آن نقش داشته‌اند، به علاوه میزان تأثیرگذاری بر پویای تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی، روز به روز افزایش یافته و دیوانیان، روشنفکران، صاحبان مشاغل آزاد مانند پزشکان، حقوقدانان، وکلا، مهندسان، نویسندگان و هنرمندان اجزای اصلی آن را تشکیل می‌دهد و منظور از گذار به دموکراسی فرایند تغییرات سیاسی در جهت دموکراتیک سازی رژیم اقتدارگراست. این فرایند از سه مرحله گذر می‌کند: فروپاشی رژیم اقتدارگرا، شکل گیری رژیم دموکراتیک یا گذار دموکراتیک و تحکیم، تثبیت و نهادینگی ساختارها و نهادهای دموکراتیک. از آنجا که جنبش دموکراتیک ملی نفت دنباله یا ادامه مشروطیت و غایت نهایی آن جنبش، تحکیم ساختارهای دموکراتیک بوده است، گذار به دموکراسی در آن جنبش نیز باید متناسب با ویژگی‌های خاص و حوادث زمینه‌ای آن تاویل و تفسیر شود. بنابراین به جای شکست رژیم اقتدارگرا از مفهوم شکست اقتدارگرایان و به جای گذار دموکراتیک از تقویت ساختارها و نهادهای دموکراتیک استفاده خواهیم کرد.

براساس مطالب فوق و در راستای مسئله پژوهش، پرسش اصلی عبارت است از: «آیا در جنبش ملی نفت طبقه متوسط جدید توانست فرآیند یا مراحل سه‌گانه گذار به‌دموکراسی را محقق سازد؟» و فرضیه در نظر گرفته شده برای آن عبارتست از «در جنبش ملی نفت طبقه متوسط جدید که پایگاه اجتماعی گذار به‌دموکراسی بود توانست در شرایط مساعد سیاسی با شکست اقتدارگرایان و تقویت نهادهای دموکراتیک مراحل اول و دوم فرآیند گذار را محقق نماید، لیکن به‌دلیل مواجه شدن با چالش‌ها و موانع گوناگون نتوانست سومین مرحله آن را که تحکیم و تثبیت نهادهای دموکراتیک بود به‌انجام رساند».

با توجه به فرضیه پژوهش، طبقه متوسط جدید متغیر مستقل و تحقق یافتن مراحل اول و دوم فرآیند گذار به‌دموکراسی و عدم تحقق مرحله سوم آن متغیر وابسته با تابع می‌باشد. در ادامه در چارچوب موضوع، مسئله، سؤال و فرضیه پژوهش، نخست دستگاه نظری پژوهش را ارائه و سپس در قالب آن به‌تجزیه و تحلیل موضوع تحقیق خواهیم پرداخت.

### چارچوب نظری و تئوریک پژوهش

در این مبحث جهت دستیابی به‌چارچوب نظری مناسب، تئوری‌ها و نظریه‌های مربوط به «دموکراتیزاسیون» را از طریق مراجعه سازمان‌یافته به‌متن‌های علمی، جمع‌آوری و مهم‌ترین آنها را طبقه‌بندی نموده تا زمینه را برای تدوین قالب تئوریک مناسب با مسئله پژوهش آماده کنیم. بر این اساس مطالب این مبحث در سه قسمت ارائه می‌شوند: در قسمت نخست، مهم‌ترین و اصلی‌ترین مفاهیم پژوهش یعنی «طبقه متوسط جدید»، «جامعه مدنی» و «گذار به‌دموکراسی» که مفاهیم پایه‌ای پژوهش هستند مورد بررسی قرار می‌گیرند؛ سپس در قسمت دوم، به‌بررسی و تبیین فرایند دموکراتیزاسیون خواهیم پرداخت و در نهایت نیز دستگاه نظری پژوهش آورده خواهد شد، دستگاهی که فضای تحلیلی مبحث بعدی پژوهش را تبیین می‌کند.<sup>۱</sup>

### بررسی و تبیین مفاهیم اصلی پژوهش طبقه متوسط جدید

اصطلاح طبقه متوسط جدید، نخستین بار توسط «امیل لدرر» جامعه‌شناس آلمانی در مقاله‌ای تحت عنوان «مشکل کارمندان جدید حقوق‌بگیر و پایه‌های نظری و آماری» به‌کار رفت؛ و از دهه ۱۹۵۰ در ادبیات جامعه‌شناسان

۱. توضیح اینکه اولاً در این حوزه مطالعاتی، دسته‌ای از نظریات وجود دارند که محور بررسی را ساختار نظام بین‌الملل و عوامل بیرونی قرار می‌دهند و معتقدند ساختار نظام بین‌الملل با گرایش به‌ایجاد «جامعه جهانی»، «جنبش‌های حقوق‌بشر»، «تأمین حقوق اقلیت‌ها» و ... موجب تأثیر در انتقال نظام‌های سیاسی از اقتدارگرا به‌دموکراتیک خواهد شد. این نظریه‌ها با وجود توجه به‌مهم‌ترین تحولات، در عین حال چندان عنایتی به‌تحولات درونی کشورها و زمینه‌های مبارزات سیاسی و طبقاتی در آنها نمی‌کنند. ثانیاً به‌دلیل اینکه رویکرد و منطلق حاکم بر پژوهش، توجه به «ابعاد و جنبه‌های داخلی گذار به‌دموکراسی» می‌باشد نظریه‌هایی انتخاب گردیده‌اند که به‌این ابعاد پرداخته باشند. بر این اساس، دو رهیافت «توسعه سیاسی» و «گذار به‌دموکراسی» که هر دو در این چارچوب به‌فرایند دموکراتیزاسیون و زمینه‌ها، کارگزاران و موانع آن پرداخته‌اند مورد استفاده قرار گرفته و در واقع به‌عنوان پشتوانه‌های تئوریک مباحث پژوهش در نظر گرفته شده‌اند. در این نظریه‌ها، هم بر «نقش سیاسی» طبقه متوسط جدید در حرکت به‌سمت دموکراسی یا دموکراتیک ساختن حاکمیت اقتدارگرا تأکید شده و هم از «موانع پیش روی دموکراسی» سخن گفته می‌شود.

امریکایی به‌طور گسترده مورد استفاده قرار گرفت. تعاریفی که از سوی صاحب‌نظران در رابطه با طبقه مزبور عنوان شده است، بر عدم وجود اتفاق نظر میان آنها دلالت دارد، اما همگی بر نقش این طبقه در تحولات سیاسی - اجتماعی تأکید دارند. اکثر «نظریه‌پردازان انتقادی»<sup>۱</sup> و تحلیل‌گران مسائل اجتماعی مانند «سی رایت میلز»، «رالف دارندورف»، «سیمور مارتین لیپست»، «مانفرد هالپرن»، «ساموئل هانتینگتون»، «موریس هالبواکس»، «تام باتامور» و «آنتونی گیدنز» در بررسی‌های جامعه‌شناسانه خود از طبقه متوسط جدید با عناوین مختلفی همچون «طبقه سپیدان»<sup>۲</sup>، «نخبگان جدید»<sup>۳</sup>، «طبقه متوسط شهری»<sup>۴</sup>، «طبقه کارگر جدید»<sup>۵</sup> نام برده و نقش آنان را در تحولات سیاسی و اجتماعی، مورد بررسی قرار داده‌اند.<sup>(۲)</sup>

با در نظر گرفتن تعاریفی که هر یک از نظریه‌پردازان فوق از طبقه متوسط جدید ارائه داده‌اند و تعاریف دیگر نظریه‌پردازان که جهت جلوگیری از اطاله کلام نامی از آنها برده نشده، می‌توان برای طبقه متوسط جدید ویژگی‌ها و مشخصه‌هایی به‌قرار ذیل ذکر کرد:

- ۱- این طبقه، نتیجه یا محصول انتقال جوامع به‌عصر جدید است.
  - ۲- به‌دلیل منشأ متفاوت اقتصادی و اجتماعی، اعضای این طبقه نامتجانس می‌باشند. تمام نیروهای اجتماعی باسواد و تحصیل‌کرده شهری یعنی صاحبان مشاغل چون دیوانیان یا حقوق‌بگیران حکومتی، حقوق‌دانان، پزشکان، مهندسان، وکلا، استادان دانشگاه، تکنیسین‌ها، مدیران و غیره، همگی جزو این طبقه محسوب می‌شوند؛ به‌عبارت دیگر «ترکیب اصلی این طبقه را روشنفکران و دیوانیان تشکیل می‌دهند»<sup>(۳)</sup>
  - ۳- اعضای این طبقه روز به‌روز در حال افزایش هستند.
  - ۴- طبقه متوسط جدید در ایجاد نوسازی اقتصادی - اجتماعی و تحولات فرهنگی - سیاسی جامعه، نقش زیادی داشته، هدف اصلی‌اش سوق دادن جامعه به‌سمت اقتضانات عصر مدرن می‌باشد.
- با توجه به‌تعاریف، ویژگی‌ها و مشخصاتی که برای طبقه متوسط جدید آورده شد، به‌تعریف این طبقه در پژوهش حاضر می‌پردازیم: «طبقه متوسط جدید شامل گروه‌هایی است که عمدتاً محصول دوران مدرن بوده و خود در پیشبرد آن نقش داشته است؛ به‌علاوه میزان تأثیرگذاری بر پویای تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی، روز به‌روز افزایش یافته و دیوانیان، روشنفکران، صاحبان مشاغل آزاد مانند پزشکان، حقوق‌دانان، وکلا، مهندسان، نویسندگان و هنرمندان اجزای اصلی آن را تشکیل می‌دهند.»

### جامعه مدنی

طبقه متوسط جدید در جنبش ملی نفت، تقاضاها و علایق سیاسی خود را از طریق تشکلهای و نهادهای سیاسی و مدنی تعقیب می‌کرد. «جامعه مدنی» در حقیقت مکانیسم عمل و حضور این طبقه در زندگی سیاسی، طی جنبش مزبور بود. بر این اساس شناخت جامعه مدنی و تبیین و تعریف آن ضرورت دارد.

1. Critical Theoritiener
2. Wite Collar
3. New Elites
4. New Middle Civic
5. New Working Class

جامعه مدنی مفهومی است که در ادبیات سیاسی غرب مطرح شده و در حوزه‌های گوناگون دارای معانی متفاوتی است.<sup>(۴)</sup> در علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی سیاسی که پژوهش در چارچوب آن قرار دارد، جامعه مدنی نوعی شیوه زندگی و نمادی از پیشرفت تمدن بشری است؛ حوزه‌ای از روابط است که خارج از دخالت قدرت سیاسی قرار دارد و مجموعه‌ای از تشکلهای خصوصی و نهادهای مشارکت قانونی را در برمی‌گیرد که میان دولت و جامعه مستقر هستند. در این رویکرد، جامعه مدنی ناظر بر سازمان‌ها، نیروها، طبقات، گروه‌ها، انجمن‌ها، مطبوعات، سندیکاها، احزاب و اجتماعات مستقل، متکثر و متنوعی است که در عین استقلال از دولت، رابطه میان حاکمان و مردم را تنظیم، تعدیل و مشروعیت می‌دهند. این تشکلهای مجرای ورود شهروندان به عرصه سیاست یا حوزه سیاست هستند یا می‌توانند باشند.<sup>(۵)</sup> مفهوم جامعه مدنی در این پژوهش به دلیل ماهیت آن، که در چارچوب تعاریف جامعه‌شناسی سیاسی قرار دارد به معنای فوق در نظر گرفته شده و در واقع حوزه میان طبقه متوسط جدید و دولت قلمداد می‌شود.

### گذار به دموکراسی (دموکراتیزاسیون)

سومین مفهوم اصلی پژوهش که مورد بررسی قرار می‌گیرد مفهوم گذار به دموکراسی یا دموکراتیزاسیون است، زیرا هدف و گفتمان حاکم بر طبقه متوسط جدید در جنبش ملی نفت، فعلیت بخشیدن به آن بوده است. بر این اساس در ادامه تلاش خواهیم کرد تا تعریفی از این مفهوم ارائه دهیم، اما پیش از آن لازم است منظور خود را از دموکراسی روشن نماییم.

در این پژوهش، دموکراسی به منزله شیوه‌ای از حکومت و نوعی ساختار برای نظام سیاسی مطرح است؛ بر این اساس دموکراسی به عنوان شکلی از حکومت، بر پایه مقاصدی که حکومت در پیش می‌گیرد و برحسب منابع قدرت حکومت و شیوه و روال کاری که در تشکیل حکومت به کار گرفته شده است، تعریف می‌شود. در این شکل از حکومت، مردم به طور مستقیم یا غیرمستقیم در گرفتن تصمیم‌هایی که به همه آنها مربوط می‌شود، شرکت دارند یا می‌توانند شرکت داشته باشند و حاکمان به وسیله مردم و در چارچوب انتخابات رقابتی، آزاد و عادلانه انتخاب می‌شوند و در مقابل مردم، مسئول و پاسخگو هستند، برکناری و تعویض حاکمان بدون خون‌ریزی و از طریق انتخابات و رأی‌گیری امکان‌پذیر است و آزادی‌های مدنی و سیاسی (آزادی بیان، آزادی مطبوعات و اجازه فعالیت به مخالفان نظام) به رسمیت شناخته می‌شوند.<sup>(۶)</sup>

از این چشم‌انداز و در ساده‌ترین تعریف، گذار به دموکراسی از لحاظ سیاسی به معنای استقرار حکومت انتخابی و مسؤول، از طریق انتخابات رقابتی، آزاد و عادلانه میان همه نیروهای سیاسی موجود و از لحاظ اجتماعی به مفهوم برخورداری عموم مردم از آزادی‌ها و حقوق مدنی و سیاسی و پیدایش انجمن‌ها و نهادهای مدنی فعال و مؤثر است. گذار به دموکراسی به این معنا هم حاوی همه معانی و فرایندهایی است که در مفهوم و ادبیات توسعه سیاسی عنوان می‌شود که از اینرو می‌توان مفهوم توسعه سیاسی در ابعاد گوناگون آن را به مفهوم «گذار به دموکراسی» فروکاست و هم در بر گیرنده نظریه‌های گذار به دموکراسی در ادبیات دموکراتیزاسیون در اواخر قرن بیستم می‌باشد.<sup>(۷)</sup>

### بررسی و تبیین تئوری‌های دموکراتیزاسیون

در این قسمت، نظرات اصلی مطرح شده در خصوص گذار به دموکراسی را به اختصار به بحث می‌گذاریم تا زمینه را برای

تدوین چارچوب نظری مناسب با مسئله پژوهش آماده کنیم.<sup>(۸)</sup> در این چارچوب، در ادامه سه رهیافت «ساختاری»، «کنشگری» و «تلفیقی» که درباره پیدایش و استقرار دموکراسی نظریه‌پردازی کرده‌اند، به‌طور مختصر به‌بحث گذاشته می‌شوند.

## رهیافت ساختاری<sup>۱</sup>

این رهیافت به‌ویژه در ادبیات اولیه گذار به دموکراسی، در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در قالب نظریه‌های نوسازی و دگرگونی سیاسی نمودار شد. تقریباً همه این نظریه‌ها بر نقش تعیین‌کننده ساختارها به‌عنوان «پیش‌شرط» توسعه سیاسی تأکید می‌کردند. از نظر آنها احتمال و امکان برقراری دموکراسی در کشورهای مختلف، یکسان نبوده و صرفاً در مواردی که پیش‌شرط‌های لازم را حاصل کرده باشند، امکان‌پذیر و در غیر این صورت ناممکن است. نگرش عمومی در این رهیافت، توجه به عوامل محیط و تأثیر آن بر دموکراسی بوده است. در چنین دیدگاهی طبعاً محیط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بر دموکراسی مؤثر تلقی می‌گردد و تغییر مناسب در آنها موجب تحقق و استقرار دموکراسی می‌شود. به‌عبارت دیگر دموکراسی در متن عوامل تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی صورت می‌گیرد و طبعاً نمی‌تواند در خلأ تحقق پیدا کند.<sup>(۱۰)</sup>

نظریه‌های اقتصادی و اجتماعی (سیمور مارتین لیپست، جیمز کلمن، فیلیپ کاتریت، نیدلر، سیمپسون)، فرهنگی (گابریل آلموند، لوسین پای، سیدنی وربا، لاری دیاموند)، روانشناختی (دانیل لرنر، اینکلس و اسمیت، دیوید مک‌کله‌لند) و تاریخی (بایندر، الموند پاول، لوسین پای)، همگی در درون رهیافت ساختاری جای می‌گیرند.<sup>(۱۱)</sup> براساس نظریه‌های فوق، اولاً دموکراتیزاسیون در چارچوب نظریه «توسعه سیاسی» تعریف می‌شود و ثانیاً در نظریه‌های توسعه سیاسی، «دموکراسی» یک نظام سیاسی مدرن و توسعه یافته است و دیگر اشکال سیاسی حکومت، سنتی و توسعه نیافته تلقی می‌شوند. ثالثاً هدف توسعه سیاسی یا دموکراتیزاسیون، تحقق نظام سیاسی مزبور و آن نیز مشروط به‌وقوع تحولات عینی و ساختاری در حوزه‌های گوناگون اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است و رابعاً در متن تحولات ساختاری در محیط اجتماعی، نیروهای اجتماعی جدید از جمله طبقه متوسط جدید که ارزش‌های سیاسی نو مانند دموکراسی را تعقیب می‌کند، ظهور کرده و در جهت تحقق و استقرار آن می‌کوشد.

## رهیافت کنشگری<sup>۲</sup>

بر طبق استدلال این پژوهش، تحولات در محیط پیرامون سیاست «عوامل کافی» برای وقوع دموکراتیزاسیون نیستند بلکه «عوامل لازم» یا زمینه و پایه حرکت به‌سمت دموکراسی محسوب می‌شوند؛ به‌عبارت دیگر، دموکراتیزاسیون علاوه بر زمینه‌ها و ساختارها به‌کنشگرانی نیاز دارد که در چارچوب آنها عمل کنند. این مهم یعنی توجه و تأکید بر نقش کنشگران در فرایند گذار به دموکراسی، در رهیافت کنشگری مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در این رهیافت که در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نظریه غالب در توضیح و تبیین فرایند توسعه سیاسی و

1. Structural Approach  
2. Application Approach

استقرار دموکراسی بود، بر نقش آگاهانه نیروها و کارگزاران اجتماعی و سیاسی و به‌ویژه طبقات اجتماعی و نخبگان سیاسی در «پیشبرد دموکراسی» و یا «جلوگیری از آن» تأکید ورزیده می‌شود و عاملان و کنشگران را جایگزین پیش‌شرط‌های ساختاری می‌نماید.

در رهیافت کنشگری، نظریه‌پردازانی مانند برینگتون مور، گوران تربورن و آدام پرزورسکی، نقشی تعیین‌کننده برای برخی طبقات و نیروهای اجتماعی در پیشبرد دموکراسی یا در جلوگیری از آن قائل شده‌اند و افرادی همچون دانکوورت راستو، فیلیپ اشمیتر و گیلمر اودانل بر نقش نخبگان حاکم تأکید کرده‌اند و آن را در کانون توجه خود قرار داده‌اند. از نظر گروه نخست، دموکراسی محصول کنش نیروها و کارگزاران اجتماعی خاصی است که با منافع و علایق برخی طبقات هماهنگی دارد و در مقابل برخی نیروها و طبقات اجتماعی دیگر از حیث منافع اقتصادی، علایق فکری و شیوه زیست با آن سازشی ندارند و به‌مقابل با آن می‌پردازند. تاریخ گسترش دموکراسی نشان می‌دهد که طبقات متوسط سستی، اغلب از دشمنان عمده دموکراسی بوده‌اند، در مقابل طبقات متوسط جدید همواره پشتیبان آن به‌شمار آمده‌اند. از نظر گروه دوم که رویکرد غالب در رهیافت کنشگرا هم می‌باشد منافع، استراتژی‌ها، تصورات نخبگان سیاسی و صورت‌بندی درونی نخبگان حاکم «عاملی برای گذار به دموکراسی» یا «مانعی بر سر راه گذار» می‌باشد. از نظر آنها گذار از بالا به‌واسطه مداخله و یا توافق نخبگان، راه امن‌تری نسبت به گذار از پایین به‌واسطه مداخله توده‌ها می‌باشد.<sup>(۱۲)</sup>

رویه‌م رفته در رهیافت کنشگری، اولاً عرصه سیاست رونمایی نبوده و برای آن در مقابل محیط پیرامونش، شأن و جایگاهی مستقل قائل است؛ ثانیاً برخلاف رهیافت ساختاری که به‌زمینه‌های ساختاری موفقیت یا شکست گذار به دموکراسی می‌پردازد، به‌نقش کنشگران و بازیگران اجتماعی و سیاسی در رابطه با آن پرداخته می‌شود. بر این اساس در نگاه نظریه‌پردازان کنشگرا، استقرار یا شکست دموکراسی محصول عمل عاملان تاریخی (طبقات اجتماعی - نخبگان سیاسی) است.

در پایان و در یک نتیجه‌گیری کلی از مباحث مربوط به دو رهیافت ساختارگرا و کنشگرا باید گفت: نظریه‌هایی که بر مؤلفه‌های ساختاری تأکید می‌کنند موانع و فرصت‌های ساختاری را که کنشگران در چارچوب آنها فعالیت می‌کنند به‌خوبی نشان می‌دهند و نیز می‌توانند فشارهایی را که برای استقرار دموکراسی یا امتناع و شکست آن ایجاد شده، توضیح دهند، اما این رهیافت از توضیح نقش کنشگران عاجز است. همین امر ضرورت بر آمدن رهیافتی کنش‌محور را بیش از پیش آشکار ساخت، اما این رهیافت، موقعیت کنش‌گران و به‌ویژه الیت سیاسی را چنان تبیین می‌نمود که گویی آنها در خلأ تصمیم‌گیری می‌کنند و به‌عمل می‌پردازند. کاستی‌های هر دو رهیافت (ساختارگرا و کنشگرا) زمینه را برای ظهور نظریه‌های چندبُعدی و ترکیبی فراهم ساخت؛ نظریه‌هایی که هم زمینه‌های ساختاری و هم کنشگران (الیت و غیرالیت) و نقش آنها در پیشبرد یا شکست دموکراسی، توأمان توجه می‌کنند.

## رهیافت تلفیقی<sup>۱</sup>

بی‌توجهی رهیافت‌های ساختارگرا به کنشگران اجتماعی و سیاسی و رهیافت کنشگرا به زمینه‌هایی که طبقات

اجتماعی و نخبگان سیاسی در آن عمل می‌کنند، راه را برای ظهور نظریه‌های چند بُعدی هموار کرد. این نظریه‌ها کوشیده‌اند کاستی‌ها و کمبودهای رهیافت‌های پیشین را در ادبیات دموکراتیزاسیون بر طرف سازند. بر این اساس از یکسو به‌زمینه‌های ساختاری که کنشگران در آن عمل می‌کنند، می‌پردازند و از سوی دیگر بر نقش عاملان و بازیگران اجتماعی و سیاسی در فرایند گذار به دموکراسی تأکید می‌نمایند. تری کارل، خوان لینز، آلفرد استپان و ساموئل هانتینگتون از جمله نظریه‌پردازانی هستند که هم بر نقش کنشگران و هم بر عوامل اقتصادی - اجتماعی در جریان گذار به دموکراسی تأکید بسیاری دارند. در ادامه به‌منظور شناساندن این رهیافت، نظریه هانتینگتون به‌اختصار آورده می‌شود.

هانتینگتون در کتاب «موج سوم: گذار به دموکراسی در پایان سده بیستم» در تحلیل موج سوم گذار که به‌نظر او از سال ۱۹۷۴ آغاز شده، تلاش کرده است زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و بین‌المللی را به‌انضمام نقش بازیگران اجتماعی و سیاسی، ترکیب نموده و نظریه‌ای چند بُعدی یا تلفیقی برای دموکراتیزاسیون ارائه دهد.<sup>(۱۳)</sup>

به‌نظر هانتینگتون عوامل مهم مؤثر در گذار به دموکراسی در موج سوم را باید در توسعه اقتصادی کشورها یافت. فرایند توسعه و رشد اقتصادی از نوعی که در برگیرنده رشد و گسترش صنعت و تولید واقعی باشد به‌ظهور اقتصاد متنوع، پیچیده و نوینی می‌انجامد که اداره آن به‌شیوه‌ای اقتدارطلبانه، به‌نحو فزاینده‌ای دشوار می‌شود. از نظر او توسعه اقتصادی در وهله اول منابع جدیدی از ثروت و قدرت خارج از چارچوبه دولت به‌وجود می‌آورد و واگذاری بخشی از تصمیم‌گیری را از جانب دولت، ضروری می‌سازد. در مرحله بعد، توسعه اقتصادی، سطوح آموزش را بالا می‌برد. ویژگی‌های فرهنگی افراد آموزش‌یافته با فرهنگ دموکراتیک مناسبت نزدیک دارد. در مرحله سوم، توسعه اقتصادی با توزیع گسترده‌تر منابع بین گروه‌های اجتماعی، تضادها را کاهش می‌دهد و به امکان سازش و همبستگی اجتماعی می‌انجامد.<sup>(۱۴)</sup>

از نظر هانتینگتون، توسعه اقتصادی به‌گسترش طبقه متوسط جدید می‌انجامد. با گسترش طبقه متوسط جدید، نابرابری‌های اجتماعی کاهش می‌یابد و شکاف میان توده فقرا و الیگارشی ثروتمند کمتر می‌شود و بدین‌سان اکثریت مؤثر لازم برای دموکراسی فراهم می‌آید. بنا بر شواهد موجود، نیروهای اجتماعی فعال و هوادار دموکراسی و عامل گذار به آن در موج سوم، از درون طبقات متوسط شهری برخاسته‌اند. از برزیل و آرژانتین گرفته تا اسپانیا، تایوان، کره جنوبی و فیلیپین، طبقه متوسط جدید و نیروهای سیاسی برخاسته از آن، پیشتاز جنبش دموکراسی بوده‌اند.

با این‌حال، پیدایش طبقه متوسط جدید و فعالیت نیروهای سیاسی آن، خود به‌خود و به‌تنهایی به‌پیدایش دموکراسی نمی‌انجامد. در اینجا او به‌مؤلفه بعدی یعنی «نخبگان سیاسی» و رابطه آن با دموکراسی می‌پردازد. از نظر هانتینگتون، تحقق دموکراسی نیازمند پیدایش نخبگان حاکم منعطف در ساخت قدرت سیاسی است تا هم امکان سازش و توافق میان آنها و نهادهای اجتماعی جدید وجود داشته باشد و هم انجام کنش سیاسی توسط نیروهای اجتماعی جدید امکان‌پذیر باشد.

به‌طور کلی در نظریه هانتینگتون، ترکیبی از زمینه‌های ساختاری (توسعه اقتصادی و ظهور طبقه متوسط جدید)



کارگزاران اجتماعی (نیروهای برخاسته از طبقه متوسط جدید) و سیاسی (نخبگان حاکم)، عوامل اصلی گذار به دموکراسی در موج سوم تلقی می‌شوند. به عبارت دیگر، در نظریه هانتینگتون عوامل اقتصادی و اجتماعی، کنشگران غیر الیت و کنشگران الیت، تماماً در گذار به دموکراسی در موج سوم نقش داشته‌اند. از این‌روی همچنان که ملاحظه می‌گردد، رهیافت تلفیقی در عین حال که بازگشت به نظریه‌های ساختارگرا نیست، اما عوامل ساختاری را وارد تحلیل خود می‌کند؛ به علاوه کنشگران اعم از طبقات، نیروهای اجتماعی و نخبگان سیاسی نیز در این تحلیل حضور دارند. به عبارت دیگر در رهیافت تلفیقی به منظور تحلیل فرایند دموکراتیزاسیون، هم به نقش کنشگران و هم به زمینه‌هایی که آنها در چارچوب آن به کنش می‌پردازند، اهمیت داده می‌شود.

### بررسی و تبیین دستگاه نظری پژوهش

چنانچه در آغاز این مبحث گفتیم، تبیین تئوریک پژوهش نیازمند دستیابی به یک چارچوب نظری مناسب است. بنابراین انتخاب مناسب‌ترین تئوری از میان تئوری‌های موجود یا تئوری‌سازی، یکی از مراحل مهم تحقیق علمی است.<sup>(۱۵)</sup> دآوری در خصوص انتخاب یا کنار گذاشتن تئوری‌ها با معیار توان تبیینی انجام می‌شود. به این فرایند «عقلانیت علمی» به معنای استدلال نقادانه اطلاق می‌شود.<sup>(۱۶)</sup> در اینجا هدف، آزمون تئوری نیست، بلکه یافتن تئوری یا تئوری‌هایی است که به مسئله نزدیک‌تر و از قدرت بیشتری در تبیین آن برخوردار باشد.

چنانکه گفتیم در رهیافت ساختاری، استقرار دموکراسی یا امتناع و شکست آن، تابع تحولات عینی و ساختاری در حوزه‌های گوناگون اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. اما این تغییرات چگونه منجر به تحقق یا عدم تحقق دموکراسی می‌شوند، قادر به پاسخ‌گویی نیست. از طرف دیگر، در رهیافت کنش‌گرا که به نقش بازیگران اجتماعی و سیاسی در رابطه با موفقیت یا شکست گذار به دموکراسی پرداخته می‌شود به زمینه‌های ساختاری که کنشگران در چارچوب آن عمل می‌کنند، توجه نشده و از آنها غافل است. کاستی‌ها و کمبودهای هر دو رهیافت باعث شد که هیچ‌یک از آنها به تنهایی نتواند پشتوانه تئوریک مناسبی برای پژوهش باشند. این مهم ما را به سمت رهیافت تلفیقی هدایت نمود؛ رهیافتی که در آن، هم به ساختارها و هم به کنشگران در عرصه اجتماع و سیاست در رابطه با توفیق یا عدم توفیق فرایند گذار به دموکراسی اهمیت داده می‌شود.

بر این اساس و با توجه به موضوع، سؤال اصلی و فرضیه پژوهش، پشتوانه اصلی نظری پژوهش، رهیافت تلفیقی (چند بُعدی) که آمیزه‌ای از رهیافت‌های ساختاری و کنشگری است، می‌باشد. توجه به نقش عوامل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی یا زمینه‌ها و پیش‌شرط‌های ساختاری و همچنین نقش طبقات اجتماعی و نخبگان سیاسی یا کنشگران در تحولات سیاسی، از ویژگی‌های اصلی این نظریه است. در این چارچوب، ساختار منطقی دستگاه نظری پژوهش به صورت ذیل ارائه می‌شود:

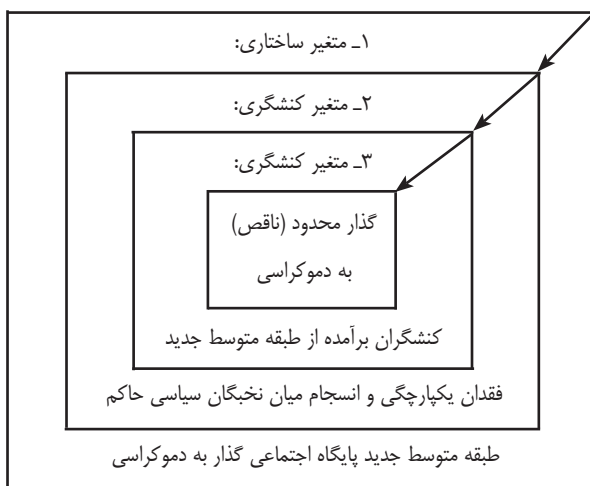
(الف) از لحاظ اجتماعی، مدرنیزاسیون در ایران طی دوره ۲۰-۱۳۰۴ منجر به ظهور و پیدایش «زمینه و پایه ساختاری» دموکراتیزاسیون (طبقه متوسط جدید) شد. افراد این طبقه به عنوان انسان‌های نو و مدرن،

از آگاهی سیاسی برخوردار بودند و توقعات ارزشی نو از جمله مشارکت نهادمند در نظام سیاسی، آزادی مدنی و دموکراتیزه شدن زندگی سیاسی را خواهان بودند.

ب) طبقه متوسط جدید در جنبش ملی نفت «کارگزار اجتماعی» دموکراتیزاسیون بود. این طبقه از طریق تأسیس سازمان‌ها و تشکل‌های مدنی و سیاسی به سمت تحقق ارزش‌ها، مطالبات و منافع سیاسی خود (دموکراتیزاسیون) حرکت کرد.

ج) طبقه متوسط جدید در سال‌های ۳۲-۱۳۲۸ یعنی در شرایطی که «الگوی مناسبات میان کنشگران سیاسی» برای گذار مساعد بود، گذار به دموکراسی را به صورت ناقص، از طریق شکست اقتدارگرایان و تقویت نهادهای دموکراتیک انجام داد. (نمودار ۱)

### نمودار ۱



### طبقه متوسط جدید و گذار به دموکراسی در جنبش ملی نفت

در این مبحث، عملکرد طبقه متوسط جدید در تحقق گذار به دموکراسی در چارچوب رهیافت تلفیقی که پشتوانه تئوریک پژوهش است، تبیین و تحلیل می‌شود. بر این اساس در قسمت نخست، به چگونگی ظهور و گسترش طبقه متوسط جدید به عنوان زمینه ساختاری گذار به دموکراسی، در قسمت دوم به نقش کنشگران سیاسی حاکم و سرانجام در قسمت سوم به نقش و عملکرد کنشگران برآمده از طبقه متوسط جدید در گذار به دموکراسی در جنبش ملی نفت پرداخته می‌شود.

### طبقه متوسط جدید، زمینه ساختاری گذار به دموکراسی

بررسی و تحلیل چگونگی دگرگونی در قشر بندی اجتماعی و ساختار طبقاتی جامعه ایران و هویت‌یابی و گسترش

طبقه متوسط جدید در اثر آن، به‌عنوان زمینه ساختاری گذار به‌دموکراسی در جنبش ملی نفت، موضوع مطالب این قسمت می‌باشد.

براساس الگوی نظری ارائه شده توسط برینگتون مور در کتاب «ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی»، یکی از سه راه اصلی و کلاسیک نوسازی، توسعه اقتصادی و انباشت سرمایه - که ناشی از تجربه کشورهای آلمان و ژاپن در این زمینه می‌باشد - راه نوسازی محافظه‌کارانه یا انقلاب از بالاست که در آن به‌علت ضعف انگیزه طبقات اجتماعی، دستگاه قدرت اقتدارطلب وظیفه اصلاح و نوسازی را بر عهده می‌گیرد.<sup>(۱۷)</sup> به‌نظر مور، پیروزی انقلاب از بالا و اصلاحات محافظه‌کارانه، نیازمند شرایط ویژه‌ای می‌باشد: نخست اینکه این‌گونه اصلاحات نیازمند حاکم یا رهبری نیرومند است که بتواند عناصر ارتجاعی را سرکوب یا به‌دنبال خود بکشد؛ دوم اینکه حاکم یا رهبر بایستی دستگاه دیوانی نیرومند و به‌ویژه دستگاه نظامی و پلیسی وسیعی به‌وجود آورد و یا در اختیار داشته باشد تا بدان وسیله خود را از شر ارتجاعیون و نیز عناصر رادیکال در جامعه فارغ سازد، خلاصه اینکه حاکم و حکومتش باید از جامعه و نیروهای اجتماعی، استقلال داشته باشد.<sup>(۱۸)</sup>

در چارچوب نظریه مور، ایران در عصر پهلوی اول، با توجه به‌عقب‌ماندگی اقتصادی در عصر قاجاریه و نیز عدم پیدایش گروه‌های نوساز و اصلاح‌طلب نیرومند که ناشی از عوامل و دلایل گوناگون مانند ضعف جامعه و طبقات اجتماعی، ضعف مالکیت، دخالت قدرت‌های خارجی، جنگ جهانی اول، زوال دولت مرکزی، ظهور نیروهای گریز از مرکز، فقدان امنیت و وحدت ملی و وقوع شورش‌های محلی و قومی بوده، همچون برخی دیگر از کشورهای که از فرایند توسعه جهانی عقب مانده بودند به‌راه انقلاب از بالا یا به‌تعبیر دیگر اصلاحات محافظه‌کارانه افتاد که نتیجه سیاسی این راه نوسازی، پیدایش ساخت قدرت اقتدارطلب در قالب دولت مطلقه در عصر پهلوی بود. این دولت مطلقه در پی آن بود تا جامعه و اقتصاد ایران را از صورت‌بندی سنتی و ماقبل سرمایه‌دارانه به‌صورت‌بندی مدرن و سرمایه‌دارانه گذار دهد و از این حیث برخی کار ویژه‌های زیربنایی را در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی به‌عمل آورد که نوسازی و توسعه اقتصادی در حوزه‌های ارتباطات و حمل و نقل، امور مالی و بانکداری، صنعتی و به‌ویژه صنایع سنگین و اصلاحات اجتماعی گسترده مانند مبارزه با قبیله‌گرایی و از میان برداشتن قدرت‌های محلی و نیمه‌مستقل عشایری جهت ادغام آنها در چارچوب دولت ملی، تحدید قدرت خوانین و رؤسای عشایر، منحل کردن تشکیلات ایلی و عشایری و اسکان قبایل و ایلات، عرفی ساختن نظام قضایی و آموزشی، دگرگونی در وضعیت شهرها و رشد کمی و کیفی آنها، اقدام برای بهبود موقعیت زنان و اصلاح نظام آموزش عمومی و مالی، از جمله مهم‌ترین آنها به‌شمار می‌رود.<sup>(۱۹)</sup>

سیاست‌های نوسازانه رضا شاه در حوزه‌های گوناگون، تأثیرات شگرفی بر صورت‌بندی طبقاتی ایران بر جای نهاد. در این دوره، طبقه حاکم زمین‌دار در اثر مصادره زمین، کاهش رشد کشاورزی و تمرکز منابع قدرت، تا حدود زیادی قدرت و نفوذ سیاسی خود را از دست داد و یک طبقه قدرتمند و جدید از زمین‌داران شامل ارتش و بوروکرات‌ها از طریق ارتباطات نزدیک با دربار به‌وجود آمد. از سوی دیگر، طبقه متوسط سنتی که بازاریان و روحانیان را دربر می‌گرفت، آسیب‌های زیادی دید. سرمایه‌داری دولتی<sup>۱</sup> و ایجاد انحصارات تجاری<sup>۲</sup>، بازاریان را

1. State Capitalism  
2. Commercial Monopolize

بیش از پیش ضعیف و موجبات نارضایتی گسترده آنها را فراهم ساخت. اصلاحات غیردینی، بخصوص در زمینه‌های حقوقی و قضایی مانند اقتباس از قوانین غربی و تأسیس محاکم عرفی، نقش شرع اسلام را در حیات اجتماعی کاهش داد و موجب خروج بسیاری از مناصب قضایی از دست روحانیون شد. به‌علاوه با اصلاحات آموزشی، حوزه‌های علمیه نیز اهمیت سابق خود را از دست دادند. همچنین در این دوره، در نتیجه گسترش طبقه زمین‌دار، فشار بر دهقانان افزایش یافت و در مجموع وضعیت آنان رضایت‌بخش نبود؛ هیچ اقدامی در جهت بهبود شرایط کار و زندگی آنها صورت نگرفت. ناکامی دولت در انجام اصلاحات ارضی و وضع قوانینی به‌سود ملاکان، باعث حفظ و تقویت مناسبات اجتماعی قدیمی و اعمال فشار بیشتر بر کشاورزان از سوی ملاکان شد. توقع دولت از دهقانان، چه به‌صورت وضع مالیات‌های جدید و چه به‌صورت خدمت نظام وظیفه، نسبت به گذشته بیشتر شد.

مهم‌ترین و اساسی‌ترین تحول در ساختار اجتماعی این دوره، پیدایش طبقات اجتماعی مدرن از جمله طبقه کارگر صنعتی و طبقه متوسط جدید بود؛ «همزمان با اجرای برنامه‌های توسعه صنعتی و گسترش کارخانجات، یک طبقه کارگر صنعتی در دهه ۱۳۱۰ شکل گرفت که البته از شرایط کارمزد‌های پایین، ساعات کار زیاد، وضع مالیات‌های گزاف بر کالاهای مصرفی، انتقال اجباری کارگران و شرایط نامساعد کاری، ناراضی بودند.»<sup>(۲۱)</sup> با وجود این، به‌علت انحلال و سرکوب اتحادیه‌های کارگری و صنفی و اعمال فشارهای شدید سیاسی، این طبقه بقای خود را بر مبارزه (سیاسی) ترجیح می‌داد.

در کنار تحول مزبور، بدون شک چشمگیرترین دگرگونی در ساختار طبقاتی این دوره، آن بود که «طبقه‌ای شروع به تشکیل شدن و هویت یافتن نمود که آن طبقه معروف به طبقه متوسط جدید شد»<sup>(۲۲)</sup> که اعضای اصلی آن را روشنفکران، روزنامه‌نگاران، افسران ارتش، حقوق‌دانان، آموزگاران، پزشکان، نویسندگان و کارمندان، تشکیل می‌دادند. اما سؤال اساسی در این زمینه، چرایی گسترش و هویت یافتن طبقه متوسط جدید در دوره رضاشاه است؛ اینکه این طبقه بنا به‌چه دلایلی توانست به‌عنوان یک طبقه، در ساختار اجتماعی ایران مطرح شود؟

در پاسخ به سؤال فوق باید گفت از آنجایی که رضاشاه پس از رسیدن به پادشاهی، قدرت خود را بر سه پایه ارتش مدرن، بوروکراسی مدرن و حمایت دربار قرار داده بود، لذا از همان آغاز سلطنت، به‌مدن‌سازی ارتش و دیوان‌سالاری پرداخت. اما هم ارتش و هم دیوان‌سالاری نوین، نیازمند مدیران و نیروهای متخصص، بوروکرات و تکنوکرات بودند؛ کسانی که بتوانند این اصلاحات مدرن را به‌انجام برسانند. این نیروها دارای تحصیلات جدید و مدرن بودند حال آنکه ساختار آموزشی کشور، هرچند که در اواخر دوره قاجار تغییرات عمده‌ای (از نظر کمی و کیفی) کرده بود ولی توان پاسخ‌گویی به‌نیاز گسترده و روزافزون بخش ارتش و بوروکراسی دولتی در اثر اصلاحات جدید را نداشت. نتیجه اینکه حیات دو رکن از ارکان سه‌گانه پادشاهی رضاشاه، مبتنی بر بخش آموزش کشور شد. لذا خواسته یا ناخواسته، ساختار آموزشی باید دچار تغییرات اساسی در جهت تأمین نیازمندی‌های جدید دولت می‌شد. با انجام اصلاحات گسترده در این حوزه، قشر تحصیل‌کرده‌ای شروع به‌هویت یافتن نمود که در واقع نیروی محرکه اصلاحات دولت در بسیاری از بخش‌های دیگر به‌ویژه ارتش و دیوان‌سالاری بود. البته بخش‌های صنعتی، مالی و قضایی نیز نیاز روزافزونی به این نیروی کار تحصیل‌کرده پیدا کرده بودند و از آن سود می‌بردند. «دولت‌های

عصر مشروطیت اعم از اینکه تحت تأثیر تحولات فزاینده فرهنگی و تکنولوژیک غرب قرار گرفته بودند و یا اینکه عوامل و شرایط داخلی، آنان را به‌نوسازی همه‌جانبه اقتصادی و اجتماعی سوق می‌داد، مجبور بودند جهت تأمین نیروهای انسانی مناسب و کارآمد برای جامعه دستخوش دگرگونی ایران، به تأسیس مراکز آموزش عالی و عمومی اقدام پورزند. لذا نخست نظام آموزشی به‌طور اساسی تغییر کرد و از شکل خصوصی - مکتب‌خانه‌ای، به‌نظام آموزشی دولتی - اجباری تبدیل شد. در بین سال‌های ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰، ظرفیت آموزشی کشور تا ۱۲ برابر افزایش یافت. بین سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ تعداد مدارس ابتدایی، از ۴۳۲ به ۲۴۰۷ واحد مدرسه دولتی افزایش یافت و تعداد دبیرستان‌ها از ۳۳ به ۲۹۹ واحد رسید. در سال ۱۳۲۰ (سال سقوط رضاشاه) بیش از ۱۰ هزار دانش‌آموز، دیپلم گرفته بودند و بیش از ۶۵ هزار نفر، آموزش ابتدایی را تمام کرده بودند. در طول ۱۶ سال سلطنت رضاشاه، علاوه بر مدارس و دبیرستان‌ها، ۸ دانشسرای تربیت معلم و هنرستان با کمک آلمانی‌ها در شهرهای بزرگ ایران تأسیس شد.<sup>(۲۳)</sup>

به‌علاوه بر طبق قانونی که از مجلس شورای ملی ایران گذشت، دولت موظف شد سالانه ۱۰۰ نفر از فارغ‌التحصیلان ممتاز دبیرستان‌ها را برای ادامه تحصیل، به‌خارج از کشور بفرستد. افرادی که به‌این ترتیب در خارج از کشور تحصیل کرده بودند هنگام بازگشت به کشور، در دبیرستان‌ها و هنرستان‌ها مشغول به‌کار شدند و همچنین در تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳، کمک شایانی نمودند. در سال ۱۳۲۹ بالغ بر ۵۰۰ نفر از فارغ‌التحصیلان بورسیه خارج از کشور به‌وطن بازگشته و ۴۵۰ نفر نیز مشغول اتمام تحصیلات خود بودند.<sup>(۲۴)</sup>

یکی دیگر از اعضای طبقه متوسط جدید در کنار تحصیلکردگان، شامل نیروهایی می‌شوند که به‌عنوان حقوق‌بگیر، در بوروکراسی‌های اداری، مالی و سیاسی حکومتی، مشغول به‌کار هستند. در سال‌های سلطنت رضاشاه، تغییرات مهمی در این زمینه صورت گرفت. در این دوره دیوان‌سالاری، فوق‌العاده گسترش یافت و مشاغل دولتی به‌کنترل طبقه متوسط جدید تحصیل کرده درآمد. به‌تدریج مستوفیان قدیمی، میرزاهای موروثی و وزیران مرکز نشین فاقد تجربه و کارایی لازم، توسط هزاران کارمند تمام‌وقت، در ۱۰ وزارت‌خانه امور خارجه، جنگ، عدلیه، راه، معارف، تجارت، پست و تلگراف، کشاورزی، صنایع و کشور جایگزین شدند و تعداد کارمندان از ۲۰ هزار نفر به ۲۵۰ هزار نفر در سال ۱۳۲۰ رسید. تقسیمات کشوری پیشین از بین رفت و تقسیمات جدیدی با ۱۱ استان، ۴۹ شهرستان و بخش‌ها و دهستان‌های متعدد، جای آن را گرفت.<sup>(۲۵)</sup>

به‌این ترتیب در سال‌های سلطنت پهلوی اول و به‌سبب اصلاحات نوسازانه، طبقه متوسط جدید شامل حقوق‌بگیران دولت به‌همراه تحصیلکردگان، به‌سرعت رشد کردند و به‌یکی از ارکان اصلی در صورت‌بندی اجتماعی ایران تبدیل شدند. افراد این طبقه، اعم از تحصیلکردگان و دیوانیان، وجود رضاشاه را برای جلوگیری از گسترش هرج و مرج و تجزیه ایران و نیز انجام اصلاحات، ضروری می‌دانستند و بدین خاطر در این راه چه لشکری و چه کشوری، به‌او کمک‌های شایانی کردند و نقش مهم و مؤثری در روند نوسازی و اصلاحات در کشور ایفا کردند. از سوی دیگر، طبقه متوسط جدید با توجه به‌نقش برجسته‌ای که در فرایند اصلاحات داشت خواستار مشارکت هرچه بیشتر و سهمین شدن در نهاد دولتی و برخورداری از امتیازات سیاسی و مدنی بیشتری بودند؛ اما دولت رضاشاه نه تنها

به این مطالبات پاسخ نداد بلکه به سرکوب آنها نیز پرداخت. «تمام کسانی که در به قدرت رسیدن رضاشاه به او کمک کرده بودند از سرهنگ آیرم و تیمورتاش گرفته تا سردار اسعد بختیاری، عبدالحسین دیبا و محمدعلی فروغی، تا سال ۱۳۲۰ یا کشته شده یا به زندان افتادند و یا اینکه از کار برکنار شدند. رضاشاه به کارمندان و تحصیلکردگان حامی خود نیز رحم نکرد. هر چند که بدون تردید طبقه متوسط جدید در این دوره رشد قابل توجهی کرد و در اثر اصلاحات اجتماعی و اقتصادی، جان تازه‌ای گرفت ولی چون به آنها اجازه فعالیت سیاسی در نهادهای مشارکت قانونی داده نمی‌شد و چون گردش نخبگان، حالت بیرونی نداشت و افراد تنها به خاطر اعتماد شخص شاه به آنان به مقامات و سمت‌های بالا و عالی‌رتبه دست پیدا می‌کردند، بدین خاطر زمانی که رضاشاه مجبور به ترک ایران شد هیچ نیروی اجتماعی از جمله طبقه متوسط جدید و حتی نظامیان، حاضر به حمایت از او نشدند.»<sup>(۲۶)</sup>

در همین رابطه آبراهامیان در کتاب «ایران بین دو انقلاب» می‌نویسد: «رضاشاه در حالی که طبقه متوسط سنتی را به شدت از خود متنفر ساخت، در میان طبقه متوسط جدید نیز احساسات و گرایش‌های بی‌ثبات و متغیری به وجود آورد. نسل جوان طبقه روشن‌فکر، مخالف منفعل رضاشاه بود در حالی که نسل قدیم این طبقه، نخست پشتیبان او بود ولی بعدها از این کار دست کشید. این مبارزان کهنه‌کار جنگ داخلی که در دوران نابسامان داخلی نتوانسته بودند توده‌ها را بسیج کنند، نخست از ایجاد نظام جدید - به‌ویژه آرام کردن قبایل، عرفی‌سازی و تمرکز قدرت دولتی - پشتیبانی کردند؛ ولی در دهه ۱۳۱۰ که شاه قرارداد ناخوشایند نفت را امضا کرد، حرص و طمع وی برای جمع‌آوری ثروت شخصی بیشتر شد، با افزایش هزینه‌های ارتش تورم گسترده‌ای به وجود آورد و با منع فعالیت همه احزاب سیاسی از جمله حزب اصلاح‌طلبان، قدرت سیاسی را منحصراً در دست گرفت، این پشتیبانی پرشور کاهش یافت. در سال ۱۳۱۶، شمار کمی از اصلاح‌طلبان پیشین در صحنه عمومی باقی مانده بودند. [علی‌اکبر] داور، وزیر عدلیه، شاید به این دلیل که پیش‌بینی می‌کرد به‌بهانه‌ای رسوا یا کشته شود خودکشی کرد؛ تقی‌زاده از مقام خود (سفیر ایران در لندن) برکنار شد و به ایران بازگشت؛ سلیمان اسکندری پس از مدتی کوتاه که استاندار کرمان بود در سال ۱۳۰۶ بازنشسته شد؛ فرخی، شاعر تندرو حزب سوسیالیست در بیمارستان یکی از زندان‌ها درگذشت؛ تدین که در جریان جمهوری خواهی نقش عمده‌ای داشت هنگامی که مسئله بودجه اندک وزارت آموزش و بودجه‌ی زیاد وزارت جنگ را مطرح کرد از کابینه اخراج شد و به زندان افتاد. علی دشتی نویسنده برجسته‌ای که روزنامه شفق سرخ او از سال ۱۳۰۱ در خدمت رضاشاه بود از مصونیت پارلمانی محروم و در یک آسایشگاه دولتی نگهداری شد. کسروی هم بلافاصله پس از صدور حکم به نفع گروهی از زمین‌داران کوچک که شاه خلع ید کرده بود از مقام خود برکنار شد.»<sup>(۲۷)</sup> آبراهامیان در ادامه از قول کسروی می‌نویسد: «کسروی در رشته مقالاتی که در سال ۱۳۲۱ منتشر شد، ایستار و دیدگاه متغیر نسل معاصر خود را نسبت به رضاشاه بیان می‌کند. وی اقدامات رضاشاه را در تمرکز دولت، آرام کردن قبایل، محدود کردن روحانیون، کشف حجاب، لغو القاب اشرافی، اجرای نظام سربازگیری، تضعیف قدرت‌های فتوادل، تلاش برای همگون ساختن جمعیت و تأسیس مدارس، شهرها و صنایع جدید، ارج می‌نهد؛ ولی او را به دلیل پایمال کردن قانون اساسی مشروطه، ترجیح ارتش بر سایر نهادهای دولتی، گردآوری ثروت شخصی، غارت اموال مردم، کشتار روشنفکران مترقی و افزودن بر شکاف میان داراها و ندارها، سرزنش می‌کند.»<sup>(۲۸)</sup>

در یک نتیجه‌گیری کلی از مباحث گفتار اول باید گفت، اصلاحات مدرن دولت نوساز پهلوی اول، منجر به تغییرات گسترده ساختاری در صورت‌بندی اجتماعی و طبقاتی جامعه ایران شد. پیدایش و هویت‌یابی طبقه متوسط جدید در قشر بندی جامعه ایران، اساسی‌ترین و تأثیرگذارترین تحول در این زمینه بود. افراد این طبقه از لحاظ علایق و خواست‌ها، هم خواهان نوسازی اقتصادی و اجتماعی جامعه و هم خواستار مشارکت در قدرت و بر خورداری از امتیازات سیاسی و مدنی بودند. دولت رضاشاه به دلیل اینکه الزامات و ضروریات توسعه ایجاب می‌کرد و اساساً خود در چارچوب آن عمل می‌نمود، با بخش نخست مطالبات این طبقه موافق بود، بنابراین افراد طبقه متوسط جدید کارگزاران اصلی نوسازی اداری، صنعتی و اجتماعی جامعه گردیدند. از طرف دیگر، دولت پهلوی با بخش بعدی درخواست‌های طبقه متوسط جدید نه تنها همراهی نکرد، بلکه به دلیل ویژگی‌های ذاتی خود، در برابر آن ایستاد. این وضعیت موجب گشت زمانی که رضاشاه مجبور به ترک ایران شد از او پشتیبانی نکرده، بلکه از سقوط دولت وی هم حمایت نمایند.

### کنشگران سیاسی حاکم و گذار به دموکراسی

دغدغه ما در این قسمت، پاسخ به این پرسش است که چرا به‌رغم اینکه طبقه متوسط جدید در دوره تاریخی ۲۰-۱۳۰۴ در ساختار طبقاتی و اجتماعی جامعه ایران، هویت پیدا کرد و کارگزار اصلی نوسازی اقتصادی - اجتماعی شد، به نیروی سیاسی تبدیل نشد و در نتیجه نتوانست به‌علایق سیاسی‌اش نائل آید؛ اما در دهه ۱۳۲۰ به نیروی سیاسی تبدیل گردید و از طریق جنبش ملی نفت در جهت تحقق خواسته‌های سیاسی خود اقدام ورزید؟ چنانکه گفتیم در چارچوب رهیافت تلفیقی، طبقه متوسط جدید اگرچه زمینه اجتماعی و اکثریت مؤثر لازم برای گذار به دموکراسی به‌شمار می‌رود، اما به‌تنهایی برای تحقق آن کافی نیست. فرایند گذار، علاوه بر طبقه متوسط جدید، به «شرایط سیاسی<sup>۱</sup> مناسب یا ساخت سیاسی و نخبگان حاکم منعطف» نیز نیازمند است تا در آن شرایط، طبقه مزبور بتواند عمل گذار به دموکراسی را انجام دهد. در ادامه این موضوع، مختصراً در دو دوره تاریخی ۲۰-۱۳۰۴ و ۲۸-۱۳۲۰ مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### دوره اول ۲۰-۱۳۰۴

اصلاحات مدرن دولت نوساز پهلوی اول، صرفاً منجر به تغییر و دگرگونی در صورت‌بندی اجتماعی و طبقاتی جامعه ایران نشد بلکه علاوه بر آن، در حوزه سیاست و قدرت دولتی نیز تغییرات قابل ملاحظه‌ای پدید آورد و در اثر آن، نظام سیاسی جدیدی پدید آمد که با نظام سیاسی استبدادی سنتی پیش از خود تفاوت‌های اساسی داشت. این نظام سیاسی دارای ویژگی‌هایی همچون تمرکز و انباشت منابع قدرت، ارتش و بوروکراسی مدرن، شخصی، غیررسمی بودن سیاست و اختناق و سرکوب سیاسی بود. این ویژگی‌ها هیچ‌گونه مجالی برای انجام کنش جهت گذار به دموکراسی نمی‌گذاشت. تمرکز و انحصار منابع قدرت در دست حکومت، امکان حضور در عرصه سیاست



را از جامعه، گروه‌ها و نیروهای اجتماعی می‌گرفت. ارتش سرکوبگر و دیوان‌سالاری وابسته، مانع مشارکت آزادانه و قانونی نیروهای اجتماعی و سیاسی می‌گردید. شخصی - غیررسمی بودن قدرت سیاسی، شاه را از هرگونه مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی در برابر مردم و گروه‌های سیاسی - اجتماعی باز می‌داشت و پویش تصمیم‌گیری را غیرشفاف و غیر نهادمند می‌ساخت و بالاخره اختناق و سرکوب سیاسی، سدی در مقابل مشارکت و رقابت سیاسی و اجتماعی و جریان آزاد اطلاع‌رسانی توسط نهادهای مدنی بود.

در مجموع در دوره رضاشاه، گرچه در نتیجه تحولات اجتماعی، آموزشی و اقتصادی، زمینه ساختاری (طبقه متوسط جدید) دموکراسی فراهم آمد؛ اما حوزه سیاست، قدرت دولتی و کنشگران سیاسی حاکم واجد ویژگی‌هایی بود که در آن طبقه متوسط جدید امکان و توان سازماندهی به‌علاق خود را نداشت و در نتیجه نتوانست به «نیروی سیاسی» تبدیل شود و جهت تحقق دموکراسی و نوسازی سیاسی اقدام و کنش لازم را انجام دهد. در دهه ۱۳۲۰، شرایط سیاسی تغییر یافت و به‌دنبال آن طبقه متوسط جدید به‌علاق سیاسی خود سازمان بخشید و از طریق نهادها و تشکل‌های مدنی و سیاسی، برای تحقق دموکراسی اقدام ورزید.

## دوره دوم ۲۸-۱۳۲۰

در دهه ۱۳۲۰، گرایش اصلی سیاست و حکومت در ایران در جهت تکوین ساخت دولت مطلقه، دچار نوعی گسست گردید و در نتیجه منابع قدرت تا اندازه زیادی پراکنده شدند و نوعی پلورالیسم سیاسی در ساخت قدرت سیاسی پدید آمد.

در دهه مزبور، در ساختار قدرت سیاسی، پارلمان مهم‌ترین نهاد سیاسی کشور به‌شمار می‌رفت. قوه مقننه از قالب تشریفاتی و فرمایشی عصر استبداد، خارج شد و حیات و اقتدار خود را بازیافت. «تلاش و توانایی مجالس این دوره و تأثیرگذاری و اعمال نظر و نظارت آنها بر قوه مجریه، از سال ۱۳۲۰ و در بطن تحولات سیاسی تازه و تجدید حیات دموکراسی و پارلمانتاریسم، در مجلس دوره سیزدهم تبلور یافت، لیکن تکوین دوباره قوه مقننه مستقل، قدرتمند و برخوردار از خاستگاه دموکراتیک و مردمی، از مجلس دوره چهاردهم در سال ۱۳۲۲ آغاز شد که در واقع در چارچوب رفتار انتخاباتی متفاوت و رقابت انتخاباتی موجود در مناسبات کثرت‌گرایانه تازه‌ای شروع به کار کرد.»<sup>(۳۲)</sup> طی این سال‌ها نوعی توازن میان قوای مجریه و مقننه وجود داشت. رأی اعتماد ضعیف مجلس به‌نخست‌وزیری حکیمی (۵۴ رأی در برابر ۵۳ رأی به مصدق) و مخالفت با برنامه حکومت او و مخالفت مجلس با برنامه حکومت جانشین حکیمی، عبدالحسین هژیر نشان<sup>(۳۳)</sup> از اقتدار و قدرت تأثیرگذاری قوه مقننه طی این سال‌ها و پایان دوره سیطره یکسره قوه مجریه در مناسبات سیاسی کشور بود. در دهه ۱۳۲۰، اعلام جرم نمایندگان مجلس علیه نخست‌وزیران، مخالفت نمایندگان با برنامه‌های آنان، استیضاح نخست‌وزیران، رأی عدم اعتماد به آنان، سقوط کابینه‌ها در نتیجه این اقدامات و سایر موارد استفاده از ابزارهای قانونی و حقوقی و اختیارات اعضای قوه مقننه در برابر اعضای قوه مجریه، صورت می‌گرفت. نمونه‌هایی از این موارد، از این قرار است: اعلام جرم عبدالقدیر آزاد علیه احمد قوام در ۱۵ شهریور ۱۳۲۶، اعلام جرم عبدالقدیر آزاد، سید ابوالحسن حائری‌زاده، حسین مکی، آشتیانی‌زاده و



غلامحسین رحیمیان علیه عبدالحسین هژیر در اول تیر ۱۳۲۷، مخالفت ۱۷ نفر از نمایندگان با برنامه‌های حکومت قوام در ۲۴ شهریور ۱۳۲۶، مخالفت حائری‌زاده، دکتر عبداله معظمی، عباس اسکندری، رحیمیان، آشتیانی‌زاده و مکی با کابینه هژیر در ۸ تیر ۱۳۲۷، استیضاح ابراهیم حکیمی توسط آزاد و حائری‌زاده در ۴ اسفند ۱۳۲۶، استیضاح هژیر توسط آزاد در ۱۳ آبان ۱۳۲۷، استیضاح محمد ساعد توسط حائری‌زاده، مکی و مظفر بقایی در ۲۳ فروردین ۱۳۲۸ و رأی عدم اعتماد ۹۳ نماینده به کابینه ساعد در ۱۶ بهمن ۱۳۲۷.<sup>(۳۴)</sup>

مباحث و مصوبات مجلس در سال‌های پس از جنگ، با سه وجه مشخص، دست‌آوردهای مثبتی هستند که حاکی از تمایل وطن‌دوستانه اکثر نمایندگان مجلس است. اولین وجه، عزم راسخ مجلس در تصویب قوانینی بود که امکان هرچه بیشتر بازرگانی و تجاری ایران با بسیاری از کشورهای جهان را با هدف کاهش قدرت و نفوذ تاریخی روس و انگلیس در ایران فراهم می‌کرد. دومین اقدام بسیار حیاتی در تاریخ سیاسی ایران، رد لایحه گس - گلشایبان و به تصویب رساندن قانون ملی کردن صنعت نفت در ۲۴ اسفند ۱۳۲۹ بود که پنج روز بعد نیز از تصویب مجلس سنا و توشیح شاه گذشت و بدین ترتیب به‌آرزوی دیرینه ایرانیان جامه عمل پوشاند. سومین اقدام مثبتی که مجلس با برخورداری از حمایت مردم انجام داد، انتخاب مصدق به نخست‌وزیری و واگذاری مسئولیت اجرای قانون ملی کردن صنعت نفت و خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران بود. طبیعی است که قوانین مصوب مجلس چهاردهم تا هفدهم را باید به لیست افتخارات مجلس شورای ملی افزود.<sup>(۳۵)</sup>

در این سال‌ها، دربار سلطنتی چندان قدرتی نداشت و بسیاری از امتیازهای خود را از دست داد. سلطنت، نه اختیار کامل قوه مجریه را یکسره در دست داشت و نه قوه مقننه اقتدار خود را در برابر سلطنت و قوه مجریه، وا نهاده بود. «در نخستین دوره، محمدرضا شاه، در نهادهای عمده دولتی یا نفوذ کم داشت یا هیچ نفوذی نداشت. صدای او در مجلس کمتر شنیده می‌شد و در مجلس به نظرگاه‌های او اعتنایی نمی‌رفت.»<sup>(۳۶)</sup> در این دوره هرچند که از نفوذ دربار و شاه کاسته شد اما از نظر نهادی، نهاد سلطنت همچنان به‌عنوان عالی‌ترین مرجع سیاسی، موقعیت خود را حفظ کرد. «در پی خروج رضاشاه از کشور، از نفوذ دربار بسیار کاسته شد ولی از نظر نهادی جایگاه پادشاه و موقعیت دربار به‌هیچ‌وجه دگرگون نشده بود و نبرد بر سر قدرت به‌سبک سنتی و به‌شیوه مسلط ادامه یافت، نبردی که در روند تکوین آن، دربار و درباریان، مدعی اصلی به‌شمار می‌رفتند. در ده سال اول سلطنت محمدرضا شاه، نهادهای مشارکت قانونی به‌فعالیت پرداختند و بسیاری از احزاب و گروه‌های سیاسی وارد عرصه فعالیت سیاسی شدند. وجه تمایز این دوره، کاهش نسبی قدرت دربار به‌صورت مظهر حکومت مطلقه در سیطره بر جامعه سیاسی بود ولی در این سال‌ها که به‌رغم ادعای برخی پژوهشگران «دموکراسی ناقص» بوده، دربار و نهاد سلطنت از بین نرفت بلکه از لحاظ نهادی، سلطنت موقعیت خود را در فرصت‌های مختلف بعدی تحکیم بخشید و جایگاه خود را همچنان به‌عنوان عالی‌ترین مرجع برای اعطای حمایت و نیز مقام و موقعیت، حفظ کرد.»<sup>(۳۷)</sup>

از سوی دیگر کابینه هم که کانون اصلی قدرت دربار بود و به‌صورت محلی درآمده بود، قطب‌های گوناگون قدرت، درگیری‌های خود را به‌درون آن کشاندند که نتیجه آن بی‌ثباتی دائمی در این نهاد بود. «در شانزده سال دوره رضاشاه، تنها ۸ نخست‌وزیر، ۱۰ کابینه و ۵۰ وزیر که ۱۹۸ منصب وزارت را اشغال می‌کردند به‌صحنه سیاسی

وارد شدند؛ در حالی که در سیزده سال بعدی، ۱۲ نخست‌وزیر، ۳۱ کابینه و ۱۴۸ وزیر که ۴۰۰ پست وزارت را در دست گرفتند، به‌میدان آمدند. به‌طور میانگین نخست‌وزیران، هشت‌ماه و کابینه‌ها کمتر از پنج‌ماه بر سر کار بودند. از این ۱۲ نخست‌وزیر، ۹ نفر از خانواده‌های لقب‌دار سده نوزدهم، ۲ نفر از بوروکرات‌های رضاشاه و یک تن نیز از افسران ارتش نظامی وی انتخاب شده بودند. همچنین از ۱۴۸ وزیر کابینه، ۸۱ نفر از فرزندان خانواده‌های ثروتمند و لقب‌دار، ۱۳ نفر از تکنوکرات‌های نماینده دربار، ۱۱ نفر از افسر ارتش و ۸ تن نیز از کارگزاران ثروتمند غیربازاری بودند.<sup>(۳۸)</sup>

قوه قضاییه نیز به‌موازات قوه مقننه در این دوره، از سلامت و صلابت لازم برخوردار شد و با رفع سیطره ساختارها و دستگاه‌های سیاسی - اداری بر آن و کسب اعتبار و اقتدار کافی در مسیر تحولات دموکراتیک جاری قرار گرفت.

روبه‌رو رفته چنانچه ملاحظه می‌گردد، در دهه ۱۳۲۰ تحولات چشم‌گیری در ساخت دولت و قدرت سیاسی پدید آمد؛ این تحولات، قالب و چارچوب نظام سیاسی را دگرگون ساخت و در اثر آن نظام سیاسی متکثر، غیرشخصی و انعطاف‌پذیر، جایگزین نظام سیاسی مطلقه، شخصی و انعطاف‌ناپذیر دوره رضاشاه گردید. شرایط سیاسی جدید، به‌طبقه متوسط جدید این امکان و توانایی را بخشید که در جهت گذار به دموکراسی، به‌خود سازمان دهد و از طریق سازمان‌ها و تشکل‌های مدنی و سیاسی، به‌نیروی سیاسی برای گذار به دموکراسی تبدیل شود.

### طبقه متوسط جدید، نیروی سیاسی گذار به دموکراسی

در این قسمت، در چارچوب مبانی نظری پژوهش، ما به دنبال تبیین کنش‌ها و اقدامات نیروهای سیاسی برآمده از طبقه متوسط - جدید، جهت دموکراتیزه ساختن نظام سیاسی در جریان جنبش ملی نفت هستیم؛ بر این اساس، مطالب این قسمت را در دو دوره طی سال‌های ۳۰-۱۳۲۸ و ۳۲-۱۳۳۰ ارائه می‌دهیم.

#### دوره اول ۳۰-۱۳۲۸

از اواسط دهه ۱۳۲۰، در شرایطی که اشغال کشور پایان یافته بود و دیگر نشانی از بحران‌های جدایی‌طلبانه نبود و حزب توده با تشکیلات و سازمان‌های عظیمش به‌محاق رفته و نقش قوام‌السلطنه در صحنه سیاسی کشور رو به پایان بود، شاه و دربار سلطنتی کوشیدند شرایط سیاسی قبل از دهه ۱۳۲۰ را مجدداً احیا کنند و استبداد و اقتدارگرایی را به‌جامعه و نظام سیاسی بازگردانند.

سوءقصد به‌جان محمدرضا شاه در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، راه را برای اجرای نقشه فوق‌هموار کرد. پس از این حادثه که در آن با وجود تیراندازی از فاصله بسیار نزدیک، شاه فقط خراش سطحی و کوچکی در پشت لب برداشت؛ دولت، سرکوب نیروهای مخالف را در سطحی گسترده آغاز نمود. روز ۱۷ بهمن ۱۳۲۷، آیت‌الله کاشانی بازداشت و به‌خرم‌آباد تبعید شد. روز ۴ اسفند، تعداد زیادی از مدیران و نویسندگان مطبوعات محاکمه و محکوم شدند. روز

۵ اسفند، شاه نمایندگان مجلس را به حضور خواست و به آنها گفت: «... دولت‌ها را شما می‌آورید و می‌برید، ولی گلوله‌اش را من می‌خورم ... من مصمم شده‌ام که تشکیل مجلس مؤسسان بدهم ...» در روز ۱۱ اسفند، محاکمه سران حزب توده آغاز گشت، روز ۱۲ اسفند لایحه اختناق مطبوعات، با فشار شاه در مجلس به تصویب رسید. روز اول فروردین ۱۳۲۸، شاه برای جذب حمایت ارتشیان، به تعدادی از افسران ترفیع درجه داد و بالاخره در روز ۶ فروردین، انجمن نظارت بر انتخابات مؤسسان به ریاست نصرالملک هدایت تشکیل شد.<sup>(۳۹)</sup>

در روز اول اردیبهشت ۱۳۲۸، شاه مجلس مؤسسان را در کاخ دادگستری افتتاح کرد. همان گونه که انتظار می‌رفت مجلس مؤسسان که بیشتر از نمایندگان مطیع شاه تشکیل شده بود، سیدمحمدصادق طباطبایی را به ریاست برگزید و لایحه‌هایی را که شاه در نظر داشت، به سرعت تصویب کرد. مهم‌ترین مصوبه‌های مجلس مؤسسان، یکی اصلاح اصل ۴۸ قانون اساسی بود که با این اصلاحیه شاه مجاز می‌شد که مجلس‌های شورای ملی و سنا را به‌رأی خود منحل کند. دیگر، تشکیل مجلس سنا بود که در آن نیمی از سناتورها را شاه شخصاً انتصاب می‌کرد. در اصلاحیه اصل ۴۸، همچنین به‌شاه اختیار داده شده بود که در صورت اختلاف بین مجلس‌های شورا و سنا، نظر خود را حاکم اعلام کند. ضمناً اصل‌های ۴، ۵، ۶، ۷، ۸ و ۴۹ قانون اساسی نیز برای تجدیدنظر در اختیار جلسات مشترک دو مجلس قرار گرفت. در روز پایانی مجلس مؤسسان، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸، که شاه مطمئن از گرفتن قدرت به‌دست خود شده بود مسئولیت حیاتی سازمان برنامه را به‌برادرش شاپور عبدالرضا داد.<sup>(۴۰)</sup>

در این شرایط، شاه برای کسب حمایت خارجی مصمم شد که اختلاف با شرکت نفت را پیش از پایان عمر مجلس پانزدهم حل کند. در اوایل خرداد ۱۳۲۸، جلسه‌ای در کاخ وزارت دارایی با حضور هیأت دولت و نمایندگان مجلس تشکیل شد که درباره «مسئله نفت» تصمیم‌گیری کنند. در تاریخ ۲۶ خرداد، شاه فرمان انتخابات نخستین دوره مجلس سنا را صادر کرد و در روز ۲۸ تیرماه ۱۳۲۸، لایحه الحاقی قرارداد نفت توسط وزیر دارایی عباسقلی گلشایبان، تقدیم مجلس شد؛ اما علی‌رغم اصرار و پافشاری دولت برای تصویب آن، مخالفت و مبارزه اقلیت کوچک مجلس پانزدهم، مانع تصویب آن شد. به‌این ترتیب برای نخستین بار از سال ۱۳۲۰، شاه قدرت اجرایی پیدا کرد و قوه قانون‌گذاری کشور، قدرت واقعی خود را از دست داد. او آن تیراندازی را به «کودتای سلطنتی» تبدیل کرد و با در دست گرفتن دولت و مجلس، تقریباً از همان قدرت رضاشاه برخوردار شد و به‌جای سلطنت (پادشاهی مشروطه)، حکومت مطلقه را آغاز کرد.<sup>(۴۱)</sup>

تضعیف نظام پارلمانی، وابستگی اقتصادی و سیاسی به‌خارج و بازتولید اقتدارگرایی توسط شاه و دربار سلطنتی، زمینه را برای پیدایش جبهه ملی فراهم آورد؛ به‌تعبیر دیگر تکوین جبهه ملی از طرف افراد وابسته به‌طبقه متوسط جدید در پاییز ۱۳۲۸ پاسخی بود به‌اقدامات غیردموکراتیک شاه و دربار سلطنتی. «در روز ۲۳ مهر ۱۳۲۸ جمعیت کثیری، جلو خانه [دکتر] مصدق گرد آمدند و همراه او تا سردر سنگی کاخ شاه در همان نزدیکی رفتند. مصدق در آنجا نامه‌ای را که در اعتراض به‌مداخلات نامشروع دولت در انتخابات تمام شهرستان‌ها و تقاضای ابطال انتخابات تهیه کرده بود تحویل داد. جمعیتی که در بیرون کاخ گرد آمده بودند می‌خواست که در داخل کاخ تحصن کند؛ هم هژیر و هم سرهنگ شفقت (فرمانده گارد سلطنتی) توضیح دادند که چنین کاری غیرممکن است. سرانجام فرمانده

گارد، پس از ادای احترام، ورود دکتر مصدق و نوزده نفر دیگر را به کاخ بلامانع اعلام کرد.<sup>(۴۲)</sup>

گروه بیست نفره مزبور که اغلب آنها از طبقه متوسط جدید بودند، هسته اولیه تشکیل جبهه ملی بود. آنها برای اینکه مبارزه بتواند شکل سازمانی به خود بگیرد و نیز برای اینکه از پراکندگی نیروها جلوگیری شود، روز یکم آبان‌ماه ۱۳۲۸ در خانه دکتر مصدق گردهم آمدند و در پایان این نشست، بنیان‌گذاری «جبهه ملی» را اعلام کردند. شرکت‌کنندگان در این جلسه، دبیرکل جبهه را انتخاب کردند و کمیته‌ای برای تدوین برنامه و اساسنامه جبهه ملی تعیین کردند. جبهه ملی در نخستین بیانیه خود سه خواسته مشخص را مطرح کردند: تجدیدنظر در قانون مطبوعات، تجدیدنظر در قانون انتخابات و تجدیدنظر در حکومت نظامی. در برنامه جبهه که چندماه بعد منتشر شد برقراری عدالت اجتماعی و اجرای قانون اساسی، انتخابات آزاد و بیان آزادانه افکار سیاسی و توسعه و بهبود شرایط اقتصادی، خواسته شده بود.<sup>(۴۳)</sup>

به این ترتیب جبهه ملی به عنوان سازمانی اصلاح‌طلب که نماینده آمال طبقات متوسط جامعه بود و حفظ دست‌آوردهای نهضت مشروطیت را در سرلوحه کار خویش داشت، تشکیل شد.<sup>(۴۴)</sup>

با تشکیل و گسترش جبهه‌ی ملی به‌رهبری دکتر مصدق، مهم‌ترین تحول سیاسی ایران در سال‌های پایانی دهه بیست اتفاق افتاد. تحولی که دوره‌ای جدید از مبارزه علیه حکومت استبدادی را به دنبال داشت، از اینرو خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران و ملی شدن صنعت نفت را جامه عمل پوشاند و تا نزدیکی‌های برقراری دموکراسی کامل پیش رفت. «دو مقوله توأمان استقلال و آزادی، بار دیگر مهم‌ترین و بارزترین اهداف نهضت ملی شدند. برای همه روشن بود که آزادی بدون استقلال کامل ممکن نیست و تا زمانی که حکومت و سیاست در ایران، ملعبه دست بیگانگان صاحب امتیاز و دولت‌های متبوعشان باشد، استقلال کامل محلی از اعراب ندارد. وقتی رضاشاه از ایران رفت، استقلال و آزادی پرطرفدارترین خواست سیاسی مردم کشور بود. برای مدتی کوتاه به‌نظر می‌رسید که حزب توده سازمان‌دهی و رهبری عمده نهضت ملی را برعهده خواهد گرفت، اما در ادامه مبارزه برای نیل به استقلال و آزادی کشور به‌عهده دکتر مصدق و جبهه ملی قرار گرفت.»<sup>(۴۵)</sup>

اقدامات و کنش‌های نمایندگان جبهه ملی در مجلس، هم متوجه مسائل داخلی و هم معطوف به مسائل خارجی بود. از لحاظ داخلی، خواهان تقویت دموکراسی پارلمانی، مشروط‌سازی قدرت پادشاه به‌قانون اساسی و اینکه شاه باید سلطنت کند نه حکومت، بودند و از لحاظ خارجی خواستار استقلال کشور از طریق خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس و ملی شدن صنعت نفت بودند.

در مجلس شانزدهم، جبهه ملی بی‌باکانه دربار را زیر فشار قرار می‌داد و اعلام می‌کرد که گرچه نمایندگان اندکی در مجلس دارد، صدای آنها رسا و پرتنین خواهد بود، زیرا صدای تمام ملت است. دکتر مصدق در اعتراض به ترکیب کابینه علی منصور (منصور الممالک) می‌گفت که ترکیب دولت جدید نشان‌دهنده افزایش بیش از اندازه قدرت سلطنتی است. وی استدلال می‌کرد که اگر کشور در معرض تهدید هیچ قدرت خارجی نیست، بودجه ارتش باید بسیار کاهش یابد. او در حمله دیگری به سلطنت، اصول فلسفه سیاسی خود را چنین خلاصه می‌کند:

«بعد از مجلسی که به‌عنوان مجلس مؤسسان برخلاف افکار عمومی تشکیل شد و از این مردم کسی به‌نمابندگی در آن نبود که از قانون اساسی ... دفاع کند اینجانب تصمیم گرفتم آنچه در صلاح مملکت و شخص علیحضرت همایون شاهنشاهی است به‌عرض ملت ایران برسانم ... من نمی‌گویم قانون اساسی را که زاده فکر بشر است لایتغیر است ولی می‌گویم قانون اساسی را باید نمایندگان حقیقی ملت تغییر دهند و هرگونه تغییری که غیر از این باشد مورد تصدیق ملت ایران نیست و کار مجلس مؤسسان بی‌ارزش و غیرمعتبر است ... استفاده از حق انحلال بدون قید و شرط، گذشته از اینکه مجلس و مملکت را دچار مشکل می‌کند، برای نمایندگان مجلس هم متضمن ضررهای بسیار است ... حساب خودتان را با حساب شاه فقید یکی نکنید و الاً ورشکست می‌شوید. علیحضرت باید در امور دولتی دخالت نفرمایند، زیرا به‌هیچ‌وجه به‌صلاح شاه و مملکت نیست. ممالک مشروطه باید از ممالک مشروطه اصلی تقلید کنند که انگلستان است ... عظمت و جلال انگلستان به‌این است که شاه در این قبیل امور دخالت نمی‌کند و یک رجال بزرگی آنجا هست که مملکت را به‌این صورت درآورده‌اند. مملکتی که رجال ندارد هیچ‌چیز ندارد، مخالفت من با دیکتاتوری این بود که از خصایص دیکتاتوری یکی این است که مملکت فاقد رجال و دیکتاتور رجل منحصر به‌فرد است ... اگر می‌گویید که میل مردم غلط است این حرف اساسی ندارد و مملکت مال مردم است و هیچ‌وقت اکثریت مملکت کار بد نمی‌کند ... بنابراین اکثریت، هیچ‌وقت برخلاف مصالح مملکت رأی نمی‌دهد ولی اگر مردم دخالت نکنند و فقط چند نفر دخالت کنند، آن چند نفر اشخاصی را مطابق میل و مأموریتی که دارند انتخاب می‌کنند.»<sup>(۴۶)</sup>

«عبدالقدیر آزاد» نیز دولت را به‌سانسور ارگان اصناف تهران متهم کرد. «صالح» در پشتیبانی از کارکنان دولتی که برای حقوق بیشتر، اعتصاب کرده بودند سخن گفت. «حائری‌زاده» استدلال کرد که ناکامی در اجرای عدالت واقعی، برابری اجتماعی و حقوق اسلامی، طبقه را علیه طبقه‌ای دیگر تحریک می‌کند. وی همچنین اظهار داشت که دولت با دخالت در همه حوزه‌های اقتصاد به‌ویژه بازار، مشکلات بیشتری ایجاد کرده است.<sup>(۴۷)</sup> «مکی» تشکیل یک کمیته پارلمانی را برای بررسی قتل مسعود پیشنهاد کرد، پلیس را به‌دخالت در انتخابات اصناف متهم ساخت و به‌ثروتمندان ایراد گرفت که با هدر دادن پول خود برای گشت و گذار در اروپا، کمونیسم را تشویق می‌کنند. او همچنین، اعمال محدودیت بر واردات منسوجات ارزان قیمت را پیشنهاد کرد و از دولت شکایت کرد که پیشه‌وران خرده‌پا را به‌جرم رعایت نکردن قانون مهار قیمت‌ها، شلاق می‌زدند، اما تجار عمده را با میلیون‌ها ریال کالاهای احتکاری به‌حال خود گذاشته است.<sup>(۴۸)</sup>

نمایندگان جبهه ملی علاوه بر مبارزه با استبداد و اقتدارگرایی شاه و دربار سلطنتی و تأکید بر استقرار دموکراسی پارلمانی، در حوزه خارجی نیز با سلطه بیگانه و مشخصاً دولت انگلستان، چالش می‌کردند و جهت استقلال ایران تلاش چشم‌گیری می‌نمودند. در خرداد ۱۳۲۹، پس از آنکه دولت به‌دنبال سال‌ها بحث و گفتگو با شرکت نفت ایران و انگلیس، سرانجام پیشنهاد مجلس مبنی بر تجدید قرارداد ۱۳۱۲/۱۹۳۳ را پذیرفت، توجه جبهه ملی هم از

مسایل داخلی به‌امور خارجی معطوف شد. جبهه ملی این پیشنهاد را با فروش کشور برابر دانست و خواستار ملی کردن شرکت نفت شد. این جبهه، شرکت را به‌دادن سهم ناکافی، خودداری از پرداخت مالیات‌های محلی، خودداری از آموزش کارکنان ایرانی، اعمال زور در کسب امتیاز ۱۹۳۳/۱۳۱۲، مداخله در سیاست ملی و نقض حاکمیت ملی متهم کرد. علی منصور (نخست‌وزیر) که از پشتیبانی عمومی از ملی کردن، هراسان شده بود در به‌رأی گذاشتن این پیشنهاد درنگ نمود و از مقام خود استعفا کرد. شاه که نگران حل مسئله نفت بود، رزم‌آرا، رئیس ستاد ارتش را به‌نخست‌وزیری تعیین کرد. خبر ناگهانی نخست‌وزیری رزم‌آرا همه را غافل‌گیر کرد. مصدق در جلسه ۵ تیرماه ۱۳۲۹ مجلس، در این‌باره گفت: «... بنده مخالف هستم که یک رئیس ستاد ارتش، رئیس‌الوزرا بشود. من با او دوست هستم ولی من مخالف کسی که نه معلومات و سابقه سیاسی و نه وجهه ملی، چه عرض کنم و نه معلومات حقوقی دارد، با شغل و چماق و چکمه‌اش بیاید اینجا نخست‌وزیر بشود. بگویید من می‌ترسم، مگر من می‌ترسم؟ آن کسی که از جانش نترسد از هیچ‌کس نمی‌ترسد...» متعاقب آن، جبهه ملی شبانه تشکیل جلسه داد و اعلامیه‌ای صادر نمود که دکتر مصدق آن‌را در جلسه ۶ تیرماه ۱۳۲۹ در مجلس خواند. در این اعلامیه جبهه ملی این اقدام شاه را شدیداً محکوم کرده، آن را کودتای نظامی دانسته و اعلان کرد به‌هیچ‌وجه زیر بار آن نمی‌رود و افتخار خواهد کرد که در راه حراست از شاعر ملی و دینی و نگهداری مشروطه و دموکراسی، جان افراد خود را فدا کند. رزم‌آرا با وجود مخالفت شدید نمایندگان جبهه ملی، بالاخره هیئت دولت را معرفی و رئیس‌وزیر دولت را اعلام کرد.

به‌تصویب رساندن قرارداد الحاقی در مجلس، بحث برانگیزترین موضوع کار رزم‌آرا بود، اما نمایندگان جبهه ملی از همان ابتدا مخالفت جدی خود را با این مسئله اعلام کردند. نظر کمیسیون نفت در این خصوص چنین بود: «کمیسیون نفت که طبق تصمیم مجلس شورای ملی در تاریخ ۳۰ خرداد ۱۳۲۹، تشکیل شده است پس از مذاکرات و مطالعات، به‌این نتیجه رسیده است که قرارداد الحاقی ساعد - گس، برای استیفای حقوق ایران کافی نیست، لذا مخالفت خود را با آن اعلام می‌دارد.» رد قرارداد الحاقی مورد استقبال مردم قرار گرفت و تظاهرات وسیعی علیه شرکت نفت ایران و انگلیس و دولت رزم‌آرا به‌پشتیبانی از اقلیت مجلس شورای ملی انجام شد. مطبوعات نیز کوشش‌های نمایندگان اقلیت را ستودند.

اقدام بعدی، ملی کردن صنعت نفت بود که نمایندگان جبهه ملی و مردم به‌طور جدی پیگیر آن بودند. مصدق در یک سخنرانی برای حدود ۱۲ هزار نفر در تهران، دولت را به‌دلیل درخواست‌های ناچیز از انگلیس محکوم و تأکید کرد که این مبارزه تا ملی شدن کامل نفت پایان نخواهد یافت. آیت‌الله کاشانی همه مسلمانان صادق و شهروندان میهن‌پرست را تشویق کرد تا با پیوستن به‌مبارزه ملی کردن صنعت نفت، علیه دشمنان اسلام و ایران بجنگند. در اول دی‌ماه نیز برحسب دعوت وی، میتینگ بزرگی با حضور بیش از چند هزار نفر از طبقات مختلف مردم، در مسجد شاه تشکیل شد و ناطقان در مورد ملی کردن صنعت نفت و ابطال قرارداد ۱۹۳۳/۱۳۱۲ سخنرانی کردند.<sup>(۵۲)</sup>

علی‌رغم این اقدامات، رزم‌آرا به‌تلاش خود برای جلوگیری از ملی شدن صنعت نفت ادامه داد به‌طوری که در روز ۱۲ اسفند ۱۳۲۹ در کمیسیون نفت حضور یافته و از روی نوشته‌ای که شرکت نفت انگلیس و ایران برای او تهیه کرده بودند ناتوانی ایران را در ایجاد سازمانی نظیر شرکت نفت از لحاظ مشکلات فنی، کمبود کارشناسان

نفته، وسایل حمل و نقل نفت به بازارهای جهانی و همچنین موانع مسئله ملی شدن را از جنبه‌های اقتصادی، سیاسی و قضایی برشمرد. وی بی‌هویتی و عدم اعتماد به نفسش را تا آنجا رساند که در جلسه نمایندگان مطبوعات، اظهار داشت «ملت ایران شایستگی ساختن لوله‌نگ را هم ندارند.»<sup>(۵۶)</sup>

کارشکنی و مخالفت رزم‌آرا با ملی شدن صنعت نفت، در روز ۱۶ اسفند ۱۳۳۹ با ترور وی در مسجد شاه پایان یافت. متعاقب آن هر روز اقشار مختلف مردم، در پی درخواست یکی از رهبران ملی یا مذهبی به‌خیابان‌ها آمده و در میدان بهارستان تجمع می‌کردند و ضمن ابراز خوشحالی از مرگ رزم‌آرا، شعارهایی جهت ملی شدن صنعت نفت سر می‌دادند.

ترور رزم‌آرا و خواست عمومی مبنی بر ملی شدن صنعت نفت، تغییر در کنش سیاسی نخبگان حاکم را به همراه داشت. حسین علاء، نخست‌وزیر جدید، برخلاف سلف خود که مستبد، دیکتاتور، تندرو و نامعطف بود، فردی میانه‌رو، معتدل و انعطاف‌پذیر بود. او در برابر خواست جبهه ملی که از پشتیبانی اکثریت مردم نیز برخوردار بود، دست به هیچ‌گونه اقدامی نزد و به این ترتیب زمینه برای ملی شدن صنعت نفت فراهم آمد. «شادمانی عمومی از کشته شدن رزم‌آرا، نمایندگان را به هراس انداخت تا دوباره از حقوق پارلمانی خود دفاع کنند. آنها با نپذیرفتن فرد موردنظر شاه برای جانشینی، باز هم به حقوق مندرج در قانون اساسی متوسل شدند و پس از سه هفته گفتگو در پشت درهای بسته، به حسین علاء رأی دادند. این انتخاب به دو دلیل صورت گرفت: او که اشرافی‌لقب‌دار و وزیر دربار بود، مورد اعتماد زمین‌داران محافظه‌کار و به‌عنوان دیپلماتی قدیمی و مشهور به‌ضدیت با انگلیس، مورد قبول جبهه‌ی ملی بود. علاء که وزیرانش را به‌توصیه مصدق انتخاب می‌کرد، امیرعلایی از جبهه ملی را وارد کابینه کرد و به کاشانی اجازه داد تا به تهران بازگردد. افزون بر این هنگامی که طرح ملی شدن نفت را مصدق ارائه داده بود، نخست در کمیته مربوطه، سپس در مجلس و سرانجام در ۲۹ اسفند در سنا به‌تصویب رسید، علاء دست به اقدامی نزد بدین ترتیب، مبارزه و کنش سیاسی<sup>۱</sup> یک اقلیت کوچک پارلمانی وابسته به جبهه ملی که از پشتیبانی گسترده عمومی برخوردار بود در شرایطی که کنشگران سیاسی حاکم نیز به‌ناچار راه انعطاف را در پیش گرفته بودند، منجر به «احقاق حقوق ملت ایران» و «خلاص شدن از چنگال استثمار اقتصادی و سیاسی» در حوزه خارجی و «شکست اقتدارگرایان» در حوزه داخلی شد. به‌تعبیر دیگر در این دوره جنبش برآمده از جبهه ملی موفق به تحقق بخشیدن به‌نخستین مرحله از فرایند گذار به‌دموکراسی شد.

## دوره دوم ۳۲-۱۳۳۰

چنانکه گفتیم، اقدامات و کنش‌های سیاسی جبهه ملی باعث پیدایش جنبشی ملی و دموکراتیک شد. جنبش مزبور طی سال‌های ۳۰-۱۳۲۸ با ملی نمودن صنعت نفت و «شکست اقتدارگرایان»، توانست نخستین مرحله از گذار به‌دموکراسی را پشت‌سر گذارد. جنبش برآمده از جبهه ملی طی سال‌های ۳۲-۱۳۳۰ تبدیل به‌دولت شد. در این دوره دولت جبهه ملی، علاوه بر دفاع از استقلال سیاسی و اقتصادی ایران از طریق خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران و به‌دست گرفتن اداره صنعت نفت، درصد برآمد الگوی سنتی مناسبات قدرت را در ایران نیز تغییر دهد.

### 1. Political Interaction



برای این منظور به یک سلسله اصلاحات اقتصادی، اجتماعی، قضایی و سیاسی مبادرت ورزید. در حقیقت هدف از انجام اصلاحات مزبور، استقرار نظامی پارلمانی و دموکراتیک در چارچوب قانون اساسی مشروطیت بود که در آن، شاه تابع قانون باشد، دولت مالکیت و کنترل خود را بر منابع کشور اعمال کند تا اصلاحات اساسی اقتصادی و اجتماعی در کشور را به اجرا در آورد.

در حوزه اجتماعی، دولت دکتر مصدق لایحه‌ای را به تصویب رسانید که ارباب ده را موظف می‌ساخت، ۱۰ درصد بهره مالکانه را به دهقانان بازگرداند و ۱۰ درصد را هم به صندوقی بسپارند تا در توسعه و عمران روستاها زیر نظر انجمن ده، صرف امور آموزشی، خدمات اجتماعی و راه‌سازی گردد. در زمستان ۱۳۳۱ برای حمایت از کارگران و کارمندان، قانونی تصویب نمود که مبنای سازمان تأمین اجتماعی شد. کارگران بیمار و آنانکه دچار سانحه شده‌اند و خانواده‌هایشان، همه زیر پوشش بیمه قرار گرفتند. قوانین و مقررات مفصلی در مورد پرداخت مزایای بیماری و بازنشستگی و مستمری به خانواده‌ها، تدوین گردید.<sup>(۵۸)</sup> مسئله دیگری که مورد توجه قرار گرفت، راه‌گریزهایی بود که ثروتمندان و افراد ذی‌نفوذ با استفاده از آنها از پرداخت مالیات‌های خود طفره می‌رفتند؛ موضوعی که در شرایط از دست رفتن درآمد حاصل از امتیازات نفت فوریت بیشتری یافته بود. به همین منظور یک قانون مالیاتی جدیدی تهیه شد که میزان مالیات طبقه ثروتمند را افزایش می‌داد. مصدق، ابوالقاسم امینی را به وزارت دربار منصوب کرد؛ او از بودجه دربار کاست و پس‌اندازهای حاصل از آن را به وزارت بهداشت اختصاص داد. وی بنیادهای خیریه سلطنتی را تحت نظارت دولت درآورد و املاکی را که رضاشاه تصرف کرده بود در زمره اموال عمومی قرار داد.<sup>(۵۹)</sup>

در کنار اصلاحات اجتماعی، دولت مصدق با استفاده از اختیارات قانونی که به وی تفویض کرده بود، دستگاه قضایی و آیین دادرسی را از راه‌های گوناگون اصلاح کرد. او عبدالعلی لطفی را به سمت وزیر دادگستری و محمد سروری را به ریاست دیوان عالی کشور (ریاست قوه قضاییه) منصوب کرد. در دیوان عالی جدید به ریاست سروری، برخی از معتبرترین و وارسته‌ترین قضات مملکت کار می‌کردند. برخی از آنان همچون باقر رسا، رئیس شعبه سه دیوان عالی، با وجود بازنشستگی، به این کار فراخوانده شدند. کمیسیونی از قضات برای رسیدگی به صلاحیت کارکنان قضایی تشکیل شده و وزیر دادگستری اختیار یافت تا بر اساس گزارش کمیسیون اقدام کند؛ تا آن زمان قضات توسط وزیر منصوب می‌شدند و نقل و انتقالات آنها نیز به اراده او صورت می‌گرفت. قانون جدید مقرر می‌داشت که کلیه انتصابات جدید باید به تأیید کمیته‌ای متشکل از رئیس و دو عضو منتخب دیوان عالی کشور برسد، و وزیر حق برکناری یا انتقال هیچ قاضی‌ای را ندارد. کلیه محاکم اختصاصی و اداری - مهم‌تر از همه اداره دادرسی ارتش - منحل شد و کار آنها به محاکم عادی دادگستری محول شد؛ از جمله دادگاه اداری دادگستری برای شکایت افراد از قضات نیز منحل شد و به جای آن دیوان انتظامی قضات به وجود آمد. شاید این تصور پیش بیاید که دولت تا حدودی آرمان‌گرایانه رفتار کرد که اصلاحات نظام قضایی خود را تا این حد پیش برد؛ اما همین نکته، نشان می‌دهد که تا چه حد به حکومت دموکراتیک متعهد بوده است.<sup>(۶۰)</sup>

اجرای برنامه «اقتصاد بدون نفت» از دیگر اقدامات اصلاحی دولت دکتر مصدق بود که هدف آن، سر و سامان دادن به وضعیت نابسامان اقتصادی کشور بود. اتخاذ سیاست اقتصاد بدون نفت در واقع بعد از به بن‌بست رسیدن



مذاکرات نفت و قطع امید از کمک‌های خارجی به‌ویژه ایالات متحده آمریکا صورت گرفت. دکتر مصدق متوجه شد که هیچ‌کس را در اطراف خود ندارد و ثروتی را در دست دارد که هیچ داوطلبی از ترس مجازات انگلستان به آن نزدیک نمی‌شود. از این زمان به بعد، دکتر مصدق متوجه شد راه چندان‌ی در برابر خود ندارد جز اینکه کشور را بدون نفت اداره کند و متوسل به سیاست و تدابیر صرفه‌جویانه شود. تا آن زمان او امیدوار بود که دعوای نفت را به‌زودی به پایان رساند و به مشکل اقتصاد بدون نفت گرفتار نشود، اما شکست پیشنهاد بانک جهانی، دولت را ناچار کرد به اقتصاد بدون نفت تن دردهد؛ یعنی بدون اینکه درآمدی از نفت داشته باشد هم هزینه‌های کارمندان و کارگران را بپردازد و هم بودجه و تراز پرداخت‌های کشور را اداره کند.<sup>(۶۱)</sup>

طرح اقتصاد بدون نفت توسط دکتر حسین فاطمی - سخنگوی دولت و وزیر امور خارجه - چنین اعلان شد: «سیاست اقتصاد بدون نفت به این منظور طرح‌ریزی شده است تا در صورت حل نشدن دعوای نفت، ایران بتواند یک دوره طولانی از صرفه‌جویی اقتصادی و پایدار در برابر مشکلات را پشت سر بگذارد. در اجرای این هدف، کلیه هزینه‌های غیرضروری حذف می‌شوند، سیستم جدید مالیاتی برحسب درآمد اصلاح می‌گردد و دستگاه دولت به نحوی اصلاح خواهد شد که با کم‌ترین هزینه، بیشترین بازدهی را داشته باشد. هدف برنامه اقتصاد بدون نفت این بود که بنیة اقتصاد کشور با تشویق کالاهای صادراتی کشور (غیر از نفت) به آن حد از ترقی و اعتلا برسد که مملکت، متکی و محتاج به صدور نفت نباشد و این تز حیاتی، رفته رفته از حدود طرح و برنامه خارج شده، به‌عرصه ظهور و عمل رسید. البته منظور از تز اقتصاد بدون نفت، تعطیل استخراج نفت نبود بلکه غرض این بود که حیات ملی و اقتصاد مملکت متکی به نفت نباشد و درآمد نفت صرفاً به‌امور عمرانی برسد. دکتر مصدق معتقد بود که ایران باید دارای اقتصاد بدون نفت باشد و همانند کشورهای تک‌محصولی نظیر مصر، برزیل، سیلان، آرژانتین و غیره نباشد که به یک محصول متکی هستند. تز اقتصاد بدون نفت در ایران بر اساس اجرای طرح اتکا به سایر درآمدها و صرف پول نفت در راه تأمین عمران و آبادی، پی‌ریزی شده است.<sup>(۶۲)</sup>

دولت مصدق علاوه بر کوشش‌های اصلاحی مزبور، جهت اصلاح ساختار نظام سیاسی و دموکراتیزه کردن آن نیز دست به اقداماتی زد که در ذیل فهرست‌وار به آنها اشاره می‌شود:

- ۱- املاک رضاشاه را به تصرف دولت درآورد.
- ۲- بودجه دربار را قطع کرده و به وزارت بهداری اختصاص داد.
- ۳- تماس‌های مستقیم شاه با دیپلمات‌های بیگانه را ممنوع کرد.
- ۴- اشرف [خواهر شاه] را مجبور به ترک کشور کرد.
- ۵- یک کمیته ویژه پارلمانی را مأمور بررسی مسائل بین کابینه و شاه کرد. این کمیته اعلام کرد که قوانین مشروطه، وظایف نظامی را در صلاحیت دولت قرار داده است و نه در صلاحیت شاه.
- ۶- بودجه نظامی را تا ۱۵ درصد کاهش داد.
- ۷- مجلس سنا را منحل کرد.
- ۸- قانون اصلاحات ارضی را تدوین کرد که طی آن انجمن‌های روستایی ایجاد و سهم کشاورزان از محصولات

سالانه تا ۱۵ درصد افزایش یافت.

۹- رفراندوم و انتخابات پارلمان هفدهم (به‌عنوان یکی از آزادترین انتخابات پارلمانی) را برگزار کرد.<sup>(۶۴)</sup>  
 ۱۰- تساهل و تسامح در حوزه آزادی‌های سیاسی و دفاع از آزادی قلم، بیان، اجتماعات، انتخابات و احزاب، جدی گرفته شد. «در حکومت مصدق، آزادی‌ها عمدتاً مراعات می‌شد؛ هر کس کوره سوادى داشت مى‌توانست روزنامه چاپ کند. روزنامه‌ها می‌توانستند مصدق السلطنه را دیکتاتور، مبتلا به «جنون سیفلیتیک»، ضددین و عامل انگلیس بخوانند و آنگاه که بیش از اندازه غضبناک می‌شدند می‌توانستند خواستار تسلیم او به‌چوبه‌دار شوند و یا کاریکاتور او را به‌ر شکل و شمایل سخیفی که می‌خواستند، یا دیگران سفارش می‌دادند چاپ کنند؛ در فردای چاپ این‌گونه مطالب نیز طراحان و نویسندگان به‌جرم توهین به‌نخست‌وزیر به‌زدان نمی‌افتادند. افسران و سربازان به‌خود اجازه می‌دادند که هم‌قطاران خود را در اعلامیه‌ای، به‌تمرد، طغیان و قیام مسلحانه دعوت کنند و اعلامیه خود را در روزنامه به‌چاپ رسانند. فراکسیون‌های مجلس در اعلامیه‌ها و نطق‌های خود مرتب دکتر مصدق را خائن، از خدا بی‌خبر، شکنجه‌گر و دیکتاتور می‌خواندند و در مقابل، قدمی بر علیه آنها یا احزاب ایشان برداشته نمی‌شد.»<sup>(۶۵)</sup>

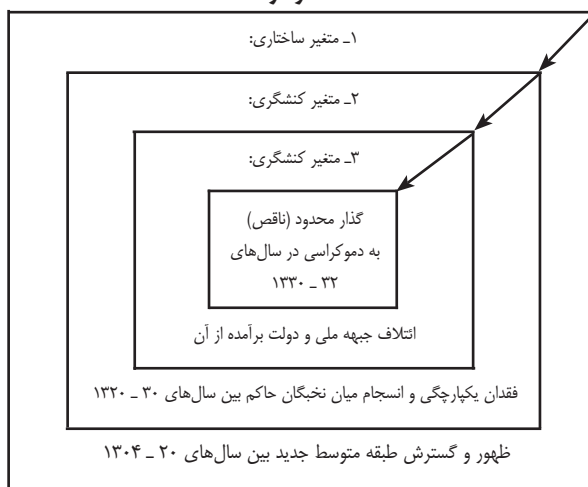
به‌طور کلی، دولت مصدق تا مرداد ۱۳۳۲، با انجام اصلاحات دموکراتیک در حوزه‌های گوناگون اقتصادی، اجتماعی، قضایی، نظامی و سیاسی، از یکسو نفوذ نظامی، مالی و سیاسی دربار را به‌شدت کاهش و شاه را به‌مقام تشریفاتی تقلیل داد و از سوی دیگر با انجام این اصلاحات، نهادهای دموکراتیک مانند پارلمان، قانون اساسی، احزاب و مطبوعات را تقویت نمود.

بر روی هم، اقدامات و کنش‌های سیاسی جبهه ملی در سال‌های ۳۲-۱۳۲۸، منجر به «شکست اقتدارگرایان» و «استقرار و تقویت ساختارها و نهادهای دموکراتیک» شد؛ در واقع در این سال‌ها جبهه ملی توانست مراحل اول و دوم فرایند گذار به‌دموکراسی را تحقق بخشد، اما در اثر مواجه شدن با چالش‌ها و موانع گوناگون، نتوانست سومین مرحله گذار که «تحکیم، تثبیت و نهادینگی ساختارها و نهادهای دموکراتیک» است را محقق سازد؛ در نتیجه فرایند گذار به‌دموکراسی عقیم گردید و با شکست مواجه شد و مجدداً «اقتدارگرایی» و ویژگی نظام سیاسی حاکم بر جامعه ایران شد. (نمودار ۲)

## نتیجه‌گیری

در این مقاله، هدف ما بررسی و تبیین نقش و عملکرد طبقه متوسط جدید در گذار به‌دموکراسی در جنبش دموکراتیک ملی نفت براساس یک نظریه علمی در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی بود. بدین‌منظور در مبحث نخست تحت عنوان چارچوب نظری و تئوریک پژوهش، پس از بررسی و تبیین مفاهیم پایه و اصلی پژوهش، نظریه‌ها و تئوری‌های مربوط به‌استقرار دموکراسی یا امتناع و شکست آن را از طریق مراجعه به‌متون علمی، ارائه و طبقه‌بندی نمودیم تا زمینه را برای تدوین قالب تئوریک مناسب با موضوع و مسئله پژوهش، فراهم آوریم. در این چارچوب در مبحث مذکور سه رهیافت «کلان و ساختار محور»، «خرد و کنش‌گرا محور» و «تلفیقی یا ترکیبی» که اولی برای

## نمودار ۲



پیدایش ساختارها، زمینه‌ها و شرایط لازم اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی، دومی بر کنش آگاهانه نیروها و کارگزاران، به‌ویژه طبقات اجتماعی و نخبگان سیاسی و سومی بر هر دو در پیشبرد دموکراسی یا جلوگیری از آن تأکید می‌ورزیدند، مورد بررسی و مطالعه قرار گرفتند و از میان آنها هم به‌دلیل کاستی‌ها و کمبودهای نظریه‌های ساختاری و کنش‌گیری و هم بنا به‌موضوع، سؤال اصلی و فرضیه پژوهش رهیافت تلفیقی را که آمیزه یا ترکیبی از دو نظریه مزبور بود، به‌عنوان پشتوانه نظری یا تئوری پشتیبان پژوهش انتخاب نمودیم (براساس این رهیافت اولاً گذار به‌دموکراسی به‌صورت توأمان به‌زمینه‌های ساختاری و کنش‌گرایان اجتماعی و سیاسی نیاز دارد و ثانیاً مستلزم عبور از سه مرحله فروپاشی یا شکست اقتدارگرایان، ایجاد یا تقویت نهادهای دموکراتیک و تثبیت، تحکیم و نهادینگی دموکراسی است). و سپس بر پایه آن در مبحث دوم نقش طبقه متوسط جدید در گذار به‌دموکراسی را در جنبش ملی نفت مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دادیم.

مطالب مبحث دوم که در قالب دستگاه نظری پژوهش ارائه گردیده ما را به‌کسب این نتیجه رهنمون می‌سازد که جنبش ملی و دموکراتیک نفت اولاً حاصل تحولات درونی جامعه به‌ویژه در دوره پهلوی اول و دهه ۱۳۲۰ بوده و ثانیاً طبقه متوسط جدید در آن جنبش نقش اساسی و تعیین‌کننده داشته است: در این دوره اصلاحات مدرن دولت نوساز رضا شاه در حوزه‌های گوناگون، منجر به‌تغییرات گسترده‌ای در صورت‌بندی اجتماعی و طبقاتی جامعه ایران شد که پیدایش و هویت یافتن طبقه متوسط جدید، که از لحاظ علایق و خواسته‌ها، نوسازی اقتصادی و اجتماعی جامعه و مشارکت در قدرت و برخورداری از امتیازات مدنی و سیاسی را خواستار بود، از اساسی‌ترین و تأثیرگذارترین آنها به‌شمار می‌رود. دولت رضا شاه به‌دلیل اینکه الزامات توسعه‌ایجاب می‌کرد و اساساً خود نیز در چارچوب آن عمل می‌نمود با بخش نخست مطالبات این طبقه موافقت نمود، اما با بخش دیگر خواسته‌های طبقه متوسط جدید

نه تنها همراهی نکرد بلکه به دلیل ویژگی‌های ذاتی‌اش (تمرکز و انحصار منابع قدرت، ارتش سرکوب‌گر، شخصی بودن قدرت سیاسی و اختناق و سرکوب سیاسی) در برابر آن ایستاد و به شدت به مقابله با آنها برخاست. این وضعیت شرایطی را ایجاد کرد که در آن طبقه متوسط جدید امکان، توان و فرصت سامان دادن به علایق سیاسی خود را به دست نیاورد و در نتیجه نتوانست به نیروی سیاسی برای دموکراتیزاسیون تبدیل شود و در این زمینه اقدام و کنش لازم را انجام دهد. در دهه ۱۳۲۰ شرایط سیاسی حاکم بر جامعه تغییر یافت و متعاقب آن، تکثر در ساختار قدرت دولت و انعطاف‌پذیری نخبگان سیاسی حاکم، جایگزین نظام سیاسی مطلقه، شخصی و انعطاف‌پذیر دوره رضا شاه گردید، این وضعیت سیاسی برای طبقه متوسط جدید این امکان و فرصت را فراهم آورد تا به خود سامان دهد و از طریق سازمان‌ها و تشکیلاتش به نیروی سیاسی برای گذار به دموکراسی تبدیل شود. تأسیس جبهه ملی به وسیله نخبگان طبقه متوسط جدید در سال ۱۳۲۸ محصول همین شرایط و در این راستا بود. اقدامات و کنش‌های جبهه ملی و دولت بر آمده از آن طی سال‌های ۱۳۲۸-۳۲ منجر به شکست اقتدارگرایان (تصویب ملی شدن صنعت نفت توسط مجلس شورای ملی در تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۲۴ و تأیید آن در ۲۹ اسفند همان سال از سوی مجلس سنا، نخست‌وزیر شدن مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۰ توسط نمایندگان مجلس ملی، استعفا و بازگشت مجدد مصدق به قدرت در ۳۰ تیر ماه ۱۳۳۱) و تقویت نهادهای دموکراتیک (پارلمان، قانون اساسی، احزاب و مطبوعات) شد. در واقع در این سال‌ها جبهه ملی و دولت برآمده از آن توانستند مراحل اول و دوم دموکراتیزاسیون را محقق سازند ولی در اثر مواجه شدن با عوامل و موانع متعدد موفق به تحکیم، تثبیت و نهادینه ساختن ساختارها و نهادهای مزبور که سومین مرحله گذار به شمار می‌رود، نگردید. نتیجه ناکامی مزبور این شد که فرآیند گذار در جنبش ملی نفت عقیم و ناتمام ماند و چرخه بازگشت به اقتدارگرایی تکرار شد و مجدداً استبداد و اقتدارگرایی ویژگی نظام سیاسی حاکم بر جامعه ایران گردید.

## پی‌نوشت‌ها:

۱. لاروک، پی‌یر، **طبقات اجتماعی**، ترجمه ایرج علی‌آبادی، کتابخوان، تهران، ۱۳۶۵، ص ۶۰.
  ۲. ازغندی، علیرضا، **درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران**، قومس، تهران، ۱۳۸۵، ص ۱۱۶.
  ۳. همان، ص ۱۱۶.
  ۴. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به:
    - (الف) بارنز و بکر، **تاریخ اندیشه اجتماعی**، ترجمه جواد یوسفیان، همراه، تهران، بی‌تا، جلد یکم، صفحات گوناگون.
    - (ب) جهاننگلو، رامین، **مدرنیته، دموکراسی و روشنفکران**، مرکز، تهران، بی‌تا، صص ۱۹-۱۸.
    - (ج) بشیریه، حسین، **جامعه‌شناسی سیاسی (نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی)**، نی، تهران، ۱۳۷۱.
    - (د) گارودی، روژه، **در شناخت اندیشه هگل**، ترجمه باقر پرهام، آگاه، تهران، ۱۳۷۳، صص ۱۱۹-۱۱۵.
    - (ه) ازغندی، علیرضا، «**آراء عمده در مورد طبقات و قشر بندی اجتماعی**»، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۲، شماره ۴، ص ۲۹.
    - (و) گرامشی، آنتونیو، **گزیده‌ای از آثار**، کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۵۶، فصل اول.
    - (ز) هالوب، رناته، **آنتونیو گرامشی**، ترجمه محسن حکیمی، چشمه، تهران، ۱۳۷۴، فصل دوم.
5. Chilcote, R., **Theorien of Comparative Policy**, Colorado University press.
- ع این تعریف از دموکراسی، تعریفی دل‌بخوآهانه نبوده بلکه برگرفته از منابع زیر است:
- (الف) دال، رابرت، **تجزیه و تحلیل جدید سیاست**، ترجمه حسین مظفریان، خرمی، تهران، ۱۳۶۴، صفحات گوناگون.
  - (ب) هانتینگتون، ساموئل، **موج سوم دموکراسی**، ترجمه احمد شهسا، روزبه، تهران، ۱۳۷۳، ص ۸.
  - (ج) پوپر، کارل، **درس این قرن همراه با دو گفتار درباره آزادی و حکومت دموکراتیک**، روزبه، تهران، ۱۳۷۶، صص ۱۴۲-۱۴۱.
  - (د) شومپتر، ژوزف، **کاپیتالیسم، سوسیالیسم، دموکراسی**، ترجمه حسن منصور، تهران، ۱۳۷۵، صص ۲۸۰-۲۶۰.
  - (ه) عالم، عبدالرحمن، **بنیادهای علم سیاست**، نی، تهران، ۱۳۷۳، ص ۲۹۷.
  ۷. بشیریه، حسین، **موانع توسعه سیاسی در ایران**، گام‌نو، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۲.
  ۸. این شیوه ورود به‌مباحث تئوریک، آگاهانه انجام شده است. در حقیقت ما یک دغدغه یا مسئله اساسی داریم که برای حل آن تئوری‌های مختلف را جستجو کرده و از طریق آنها دستگاه نظری مناسب پژوهش ساخته خواهد شد. بنابراین مباحث اضافی مانند تاریخچه دموکراتیزاسیون و انواع دموکراسی، تماماً کنار گذاشته شده‌اند.
  ۹. چنانچه در مبحث قبلی گفتیم در این پژوهش، توسعه سیاسی به‌معنای دموکراسی، تعریف شده است.
  ۱۰. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به:
    - (الف) بشیریه، حسین، **درس‌های دموکراسی برای همه، نگاه معاصر**، تهران، ۱۳۸۰، صفحات گوناگون.
- B) Lynn Karl, Terry., 1990, 'Dilemmas of Democratization in Latin America', Comparative Politics, (Oct, Vol 23, No.1.)
۱۱. جهت آگاهی بیشتر نگاه کنید به:
    - (الف) بشیریه، حسین، **موانع توسعه سیاسی در ایران**، گام‌نو، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۲.
    - (ب) قوام، عبدالملی، **نقد نظریه‌های نوسازی و توسعه سیاسی**، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ۱۳۷۴، صص ۱۹۰-۱۷۹.
    - (ج) پای، لوسین. و دیگران، **بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی**، ترجمه غلامرضا خواجه سروی، پژوهشکده مطالعات راهبردی تهران، ۱۳۸۰، صفحات گوناگون.
  ۱۲. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به:
    - (الف) مور، بارینگتون، **ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی**، ترجمه حسین بشیریه، نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۹، صص ۳۱ و ۶۲ و ۶۸.
    - (ب) بشیریه، حسین، **گذار به دموکراسی**، تهران، ۱۳۸۴، نگاه معاصر، صفحات گوناگون.

- ج) کدیور، محمدعلی، ۱۳۸۶، **گذار به دموکراسی**، گام‌نو، تهران، ۱۳۸۶، ص ۵۰.
- D) Prezeworski, Adam., 1986, 'Some Problem in the Study of the Transistism to Democracy', in Guillermo O'dannel et al (eds), Transition of AauthoritarianRule: Comparative Perspectives, (Johns Hopkins University Press).
- E) Rustow, Dankwart, A. 1970, "Transition to Democracy, Toward A Dinamic Model", Comparative Politics, (April), Vol.2, No.3.
۱۳. هانتینگتون از سه موج گذار به دموکراسی در اثرش نام می‌برد: نخستین موج در فاصله سال‌های ۱۸۲۶ تا ۱۹۲۶ متأثر از انقلاب‌های فرانسه و آمریکا، فعال بوده است. دومین موج پس از جنگ جهانی دوم تا دهه ۱۹۶۰ و سومین موج گذار به دموکراسی از سال ۱۹۷۴ به دنبال سقوط دیکتاتوری در پرتغال و یونان به وجود آمد و طی تقریباً ۱۵ سال در ۳۰ کشور، رژیم‌های دموکراتیک جای حکومت‌های اقتدارگرا را گرفتند. در اواخر دهه ۱۹۷۰، این موج به سوی امریکای لاتین روانه شد و در دهه ۱۹۸۰ کشورهای کمونیست را فرا گرفت. آسیا هم از آثار این موج تأثیر پذیرفت.
۱۴. هانتینگتون، ساموئل، **پیشین**، صص ۷۵، ۳۴۱ و ۳۴۲.
۱۵. در مورد تئوری سازی نگاه کنید به:
- \* Robert, Bllock, U., 1969, **Theory Construction**, Hall, Inc.
۱۶. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به:
- الف) پوپر، کارل ریموند، **درس این قرن همراه با دو گفتار درباره آزادی و حکومت دموکراتیک**، طرح نو، تهران، ۱۳۷۶، صفحات مختلف.
۱۷. مور، بارینگتون، **پیشین**، صص ۶۸-۶۲.
۱۸. **همان**، ص ۳۱.
۱۹. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به:
- A) Waghefi, Mohammad Reza., 1975, **Modernization of Iran: 1925-75**, University of north California, Stane Management .
- B) Milani, Mohsen., 1994, **The Making of Iran Islamic Revelation**, Colorado, West view press.
- ج) بشیریه، حسین، **موانع توسعه سیاسی در ایران**، گام نو، تهران، ۱۳۸۰، صفحات گوناگون.
- د) آبراهامیان، یرواند، **ایران بین دو انقلاب، از مشروطه تا انقلاب اسلامی**، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، نی، تهران، ۱۳۷۷، صفحات گوناگون.
۲۰. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به:
- الف) کمالی، مسعود، **جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر**، ترجمه کمال پولادی، باز، تهران، ۱۳۸۱، ص ۵۱.
- ب) ازغندی، علیرضا، **نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب**، قومس، تهران، ۱۳۸۵، صص ۵۴-۴۱.
- ج) بشیریه، حسین، **دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران**، نگاه معاصر، تهران، ۱۳۸۱، صص ۲۴-۱۴.
۲۱. آبراهامیان، یرواند، **پیشین**، ص ۱۹۹.
۲۲. ادیبی، حسین، **طبقه متوسط جدید در ایران**، جامعه، تهران، ۱۳۵۸، ص ۸۶.
۲۳. آبراهامیان، یرواند، **پیشین**، صص ۱۳۳-۱۳۲.
۲۴. ازغندی، علیرضا، **پیشین**، ص ۱۲۰.
۲۵. **همان**، ص ۱۲۱.
۲۶. **همان**، ص ۱۲۲.
۲۷. آبراهامیان، یرواند، **پیشین**، ص ۱۹۰.
۲۸. **همان**، صص ۱۹۱-۱۹۰.
۲۹. سردار آبادی، خلیل‌اله، **موانع تحقق توسعه سیاسی در دوره سلطنت رضاشاه**، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۶۳.

۳۰. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به:

الف) ایوانف، میخائیل سرگیویچ، ۱۳۵۶، **تاریخ نوین ایران**، ترجمه هوشنگ تیزابی و ض. قائم‌مقام‌پناه، حزب توده، بی‌جا، ۱۳۵۶، ص ۷۵.

B) Banani, A., 1961, **The Modernization of Iran 1921- 1941**, (California, Stanford University Press).

۳۱. کرونین، استفان، **ارتش و تشکیل حکومت پهلوی در ایران**، ترجمه غلامرضا بابایی، خجسته، تهران ۱۳۷۷، ص ۱۷۲.

۳۲. مدیر شانه‌چی، محسن، **احزاب سیاسی ایران: با مطالعه موردی نیروی سوم و جامعه سوسیالیست‌ها**، رسا، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۳۸.

۳۳. له‌دین، مایکل و ویلیام لوئیس، **هزیمت یا شکست رسوایی امریکا**، ترجمه احمد سمیعی گیلانی، ناشر، تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۸.

۳۴. جهت آگاهی بیشتر نگاه کنید به:

الف) سال‌نامه پارس، ۱۳۲۸، صص ۱۲۲-۵۸.

ب) سال‌نامه پارس، ۱۳۲۷، ص ۱۲۰.

ج) جامی، **گذشته چراغ راه آینده است**، تاریخ ایران در فاصله دو کودتا ۱۳۳۲-۱۲۹۹، ققنوس، تهران، ۱۳۶۴، چاپ سوم، ص ۵۴۲.

35. Lenezowski, George., 1978, **Iran Under the Pahlavi's**, Stanford, Hoover institution press, pp 442-443.

۳۶. له‌دین، مایکل و ویلیام لوئیس، **پیشین**، ص ۳۲۶.

۳۷. عظیمی، فخرالدین، **بحران دموکراسی در ایران**، ترجمه عبدرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نودزی، البرز، تهران، ۱۳۷۴، چاپ دوم، ص ۱۹.

۳۸. آبراهامیان، یرواند، **پیشین**، ص ۲۰۹.

۳۹. زعیم، کورش، **جبهه ملی ایران**، ایران‌مهر، تهران، ۱۳۷۸، صص ۵۶-۵۵.

۴۰. زعیم، کورش، **پیشین**، ص ۵۸.

۴۱. جهت آگاهی بیشتر نگاه کنید به:

الف) آوری، پتر، **تاریخ معاصر ایران**، ترجمه محمد رفیعی، عطایی، تهران، ۱۳۷۷، جلد دوم، فصل سوم.

۴۲. کاتوزیان، محمدعلی همایون، **دموکراسی و توسعه اقتصادی**، کتاب توسعه، تهران، ۱۳۷۳، ص ۹۳.

۴۳. آبراهامیان، یرواند، **پیشین**، ص ۳۱۱.

۴۴. میلانی، عباس، **فرهنگ احزاب و جمعیت‌های سیاسی**، نگاه، تهران، ۱۳۸۱، ص ۹۰.

۴۵. کاتوزیان، محمدعلی همایون، **مصدق و مبارزه بر سر قدرت در ایران**، ترجمه فرزانه طاهری، مرکز، تهران، ۱۳۷۲، صص ۵۸-۵۷.

۴۶. **مصدق، مذاکرات مجلس**، مجلس شانزدهم، ۱۵ خرداد ۱۳۲۹.

۴۷. **حائری‌زاده، مذاکرات مجلس**، مجلس شانزدهم، ۳ شهریور ۱۳۲۹.

۴۸. **مکی، مذاکرات مجلس**، مجلس شانزدهم، ۳ خرداد و ۵ مهر ۱۳۲۹.

۴۹. زعیم، کورش، **پیشین**، ص ۱۱۰.

۵۰. **همان**، صص ۱۱۳-۱۱۰.

۵۱. مدنی، جلال‌الدین، **تاریخ سیاسی معاصر ایران**، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۹، جلد یکم، ص ۳۵۰.

۵۲. آبراهامیان، یرواند، **پیشین**، ص ۳۲۶.

۵۳. نجاتی، غلامرضا، **تاریخ بیست و پنج ساله ایران (از کودتا تا انقلاب)**، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۱، چاپ سوم، جلد یکم، ص ۱۱.

۵۴. عاقلی، باقر، **روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی**، گفتار، تهران، ۱۳۶۹، ص ۳۱۷.

۵۵. نجاتی، غلامرضا، **پیشین**، ص ۱۲۰.

۵۶. راثین، اسماعیل، **اسناد خانه سدان**، بنگاه نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۸، صص ۱۳۷-۱۳۶.
۵۷. در ۲۲ اسفند ۱۳۲۹، در جلسه علنی مجلس شورای ملی پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت با قید دو فوریت مطرح شد. در روز ۲۳ اسفند، سفارت انگلیس یادداشتی به دولت ایران داد و به تصویب پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در کمیسیون نفت اعتراض کرد و تذکر داد که حُسن هم‌جواری ایجاب می‌کند که قرارداد نفت فسخ نشود. در جلسه علنی روز ۲۴ اسفند ۱۳۲۹، مجلس شورای ملی سرانجام لایحه ملی شدن صنعت نفت به اتفاق آرا به تصویب رسید. آن روز پس از تصویب لایحه، تماشاچیان در مجلس غرق در شادی شدند و همه نمایندگان را غرق در بوسه کردند. در روز ۲۹ اسفند ۱۳۲۹، مجلس سنا هم این مصوبه مجلس شورای ملی را تصویب کرد. همان روز، شاه هم قانون ملی شدن صنعت نفت را توشیح کرد. (زعیم، کورش، **پیشین**، صص ۱۳۵-۱۳۴)
۵۸. کاتوزیان، محمدعلی همایون، **پیشین**، ص ۱۶۱.
۵۹. **همان**، صص ۳-۱۶۲.
۶۰. **همان**، ص ۱۶۵.
۶۱. کاتوزیان، محمدعلی همایون، **استبداد، نفت، دموکراسی و نهضت ملی**، مرکز، تهران، ۱۳۷۵، ص ۹۴.
۶۲. شیفته، نصراله، **زندگی‌نامه و مبارزات دکتر حسین فاطمی**، آفتاب، تهران، ۱۳۶۵، ص ۲۸۸.
۶۳. افراسیابی، بهرام، **خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی**، سخن، تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۰۳.
۶۴. ساعی، علی، **دموکراتیزاسیون در ایران**، آگه، تهران، ۱۳۸۶، ص ۳۰.
۶۵. رهنما، علی، **نیروه‌های مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی**، گام نو، تهران، ۱۳۸۴، صص ۲۷۳-۲۷۲.